بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ربط سلسلة نظام العالم بسیار ریاسة الانسان و

حمد وستایش مر خدای را آن خداوند که بست زنجیر آرایش جهان را بسوار فرمانروائی سرداری آدمی و

ناط قوی رباطه بوثاقة عروتی العدل والاحسان فبمتی ما قامت

آویخت قوتهای بستن او را باستواری هر دو رسن یکی عدل و دیگری نیکی کردن پس هرگاه ایستادند

بهما السموات والارض وما دام متادامت بهما عمارة الاقالیم طولها والعرض

بجهت آنها آسمانها و زمین و تا مانند آنهرد و همواره بود بآنها آبادی ولایتها بدرازی و پهنائی

ولذا لما ارسل بهما الرسل واشبل باقامتهما السبل فاموا واقاموا

و برای این هرگاه فرستاده شدند با آن دو چیز فرستادگان و جاری شد بجهت نمودن آنها راهها ایستادند و قایم گردند

ما بقیامه وقوامه تقویم الانفس المائلة وتعدیل الافاق المائلة

آنچیز را که بسبب ایستادگی و درستی او و استواری ذاتها عدل کنند و برابری جهتهای نا راست

وتلخیص المنهج وتخلیص المهج من کل غائلة هائلة الی ان بلغوا بها

و صاف کردن رسته و رهائی و صفائی دلها از هر شبهه ترسناک تا اینکه رسیدند

بإطفاء وهج الهوج وتسكين رهج الهرج الغاية القصوى في اعلائها

عن المدن الفاضلة ثم لما خلف من بعدهم خلفاء هم خلفاء

از شهرهای بزرگ پس هرگاه قایم شدند از پس آنها خلیفهای شان خلیفهای

الصفاء والفاء الوفاء وتأكد في كل باب منابهم

باصفا و یاران با وفا و قایم شدند همه در هر ... مقام شان

واصيبوا بما اصابهم حتى وصلوا منصبهم ونضا بهم همّوا و

اهمّوا بهم هذين المتباينين المتجانسين والشاردين

الآنسين الصفة واختهما المتصفة بهذه الصفة

فكسروا بنصب اعلامهما المرفوعة ثغور المتجبرة وجبروا

برفع قواعدهما الموضوعة كسور المتكسرة فصلوات

الله على اشرف المرسلين وامجدهم محمد اكرمهم

واحمدهم ثم سلامه عليه وعليهم وعلى من اعتزى

اليه واليهم من خيارهم الخيرة وكرامهم البررة

من هو من اهل التقوى والمغفرة

وبعد شبانگاهی سعادت افروز که از میامن انوار حضور فایض النور بادشاهزاده هفت کشور شهریار فریدون فر همایون اختر سریر آرا و گستر دهش و رود ادار فیروز بخت فرخنده سیرت سپهر فرمانروائی و ملکرانی سپهر شهر زاده ی و گیتی ستانی مبانی جهانبانی انسان العین عیان آفرینش مغز خرد روان کالبد دانش و بینش مربع نشین چار بالش فضائل اربع مسند گزین سریر تسخیر این بسیط سبع صاحب تمکین اورنگ سلطنت مکان مکین سزاوار تاج و تمکین سرور زمان و زمین

ابیات

زیبای سریر بادشاهی — شایان خلافت الهی

آن مظهر داد و عدل و احسان — زو بود وجود و جود انسان

شاهان جهان طفیل جودش — ایری خواران خوان جودش

مروج اسلام و مربی مسلمین مقوم ایمان و مقوی مومنین سایه پرور فروغ ظل اللهی فر لقب شازل آورد شاهنشاهی ز مسند آرای فیض نامتناهی جامع صد بن نیاز روی دین پناهی

ابیات

آن عین شهامت و کرامت — وان محض حصانت و صرامت

داد و دست فزون ز رنج انش — داد جهان جهان جهانش

عقل و هش و فکر و رای و تائید — داد و دل و دین و دانش و دید

آن بدستگیری تارک افراز افتادگان و آن به نیکوکاری بنده ساز

آزادگان آنجهان آن جهانبانی که بجای جان در تن و محفل دل در بر دو مکان نور

در چشم و بمنزلت چشم در سر اشتعار آن اصیل اصالت و بسالت

وان فرع ابابت در سیادت — بر وه زد و سو تبجح اعلا

عرق شجره نژاد دوالا — یکسو بخدا و هفت کشور

بلسو تشفیع روز محشر — آن یگانه نیر چارمین طارم

منوران چون مهر انور چشم و چراغ این هفت منظر آن فروغ

بخش چشم اعیان این مشمن رواق خضرا آن بسرا سر

خسروانزادگان بسائر سر افرازی سر و راعنی سلطان فلک سریر

ملک سپهر شاهزاده مرادبخش مرید پرور مد الله تعالی مده

مدة حتی بلغت مداه مد الدهر و حداه بعادت معهود همه روزی

سعادت نوروز فیروزی و برکت لیلة القدر بهروزی می اندوخت

و انجمن میمنت مامن بهشت موعود را زینت و نضرت ابدی و فرحت

و بهجت سرمدی می آموخت بدستور مقرر در محفل حضور که علی الدوام

محاضرات ادبا را در آنحضرت گرمی هنگامه هنگامیست و بیان بدایع

و امعان معانی را معان و انشاد اشعار و انشاء مقامات را مقام

در عموم هر باب هر فن بخصوص از دیرینه قصص گذشتگان

سخن میگذشت و از عالم ملکات ملکی ملوک عالم خاصه در مادهٔ عدل و داد
که از شرائف خصائل ایشانست لطائف حکایات مذکور میگشت تا قاله
قاله سررشته قطع و فصل و نکته و وصل سخن از هر مقوله و مقاله بذکر
داد وران هر دوران پیوست و وصله سلسله ربط همان
سوق آنان که بتحریک شوق نمایان قطعا از هم بگسست و چون دران
اثنا که معرض بیان معانی بدیعه بود در شمار محامد آثار بی پایان
آستوده کردار شایان گفتار شائسته بسیار گفته شد و در باب ستایش
داد و دهش باج ستانان تاج ده هر سیما کشور تمام بخش
ایران شهر خاصه کیان و پیشدادیان از خاصکیان ملوک و
سائر سروران ستوده سیر بسی داستانهای بائسته
رفت و از محاسن آثار عدل و احسان خسروان آل ساسان که
از حسنات روزگار باستان بوده قصب السبق سروری از دیگران
ربوده اند بیگران سخنها بمیان آمد تا رفته رفته سیاق سخن را
بغور رسی و جور بر رسی و حق پژوهی و باطل نکوهی خداوند داد و دهش ضرا
کسری بوالخیر انوشیروان بن قباد پسندیده بود در سیدای حسب جوی
آثار خیر بی پیری آثار حمیده از سرگذشتان پیشوای طریق معدلت
در گذشت چند آنکه از حکایات عدل و احسان بناء و داد سان گفتگو رجانیت

برخاست همانا بیچواست ازان مبدع کمال صنعت بصفت سخن ابتدا
شده هم بران مبدا بخیر بمبنا هی منتهی گشت در بنحالت جلالت پایگان
منزلت بارقرب که بتقرب گرینان عرض بدایع و قایع اند چون بیان
مناسبات وقت و حال را از باریک بینی دقایق حقایق معرض بسیرا
دیدند واد آن دین حق مقام را موقعی بجا گزیدند علی الحال حبل
متین بیان مبین را بتعریف گنج خانهٔ جواهر دادوری و نیکوئی اعنی
توقیعات کسری پیوستند و در باب توصیف آن مجموعهٔ جامع
معارف صوری و معنوی ابواب اطراء و اطناب کشوده از دلیر بیانی زبان
نبستند و آن دستور کلی ملکی و مالی کتابیست متضمن ابواب حکم و
آداب بدین از جملهٔ سوال و جواب که موبدان موبد و دستوران
بدستور کسری از سر هر امری از امور و موجب هر بابی از ابواب خاصه
احکام و اقوال حکمت اشتمال ازان صاحب نصاب کمال النصفت
پرسیده اند و جواب صواب قرین هر فصلی را در تحت آن بتوقیع و تشنیع
یعنی خط خاص سانیده و از جملهٔ آن اسوله و اجوبه که هر یک ازان صد
گنج شایگان برایگانی ارزشت انچه بزیور تدوین سمت تزئین
پذیرفته یکی از یگانهٔ ادیبان عهد پیشین آنرا بتازی از لهجهٔ پهلوی
و دری ترجمه سر سری نموده چون در عین این حالت

که انجام عرض آن مقولات بدیع مقالات کشیدهٔ خامهٔ این مقالهٔ مشکین ختام
بدینمقام رسید بحکم این دقیقهٔ جلیله اعنی بمقتضای قضیهٔ صلیهٔ کل شئ یرجع الی
اصله رای جهان آرای آنخردمند پرور خرد پیرا از نظر بحصول منفعت عام
و وصول فایدهٔ تامهٔ آن بعامهٔ انام بترجمهٔ آن فصول مهمه و اصول
از لغت عربی بعبارت فارسی نزدیک بفهم دور از وهم با تعارف
بی تکلف اقتضا نموده اشاره والا در بارهٔ اختیار اولی بتولیت
این کار بملتزمان سعادت حضور اعلی فرمودند و هم در اثنای این ماجرا
که روزگار بنای کار بر اساس سنت جاریهٔ خود نهاده و از ترجیح
مذهب مرجوح و اختیار تفضیل مفضول بحکم استحسان ترک اولی
و رفض انسب مقرر شد با وجود حضور اجلا و فضلا درگاه در
هر باب خاصهٔ ارباب فنون آداب قرعهٔ تفویض حل و عقد بنام
این ضعیف صناعت طفیف بضاعت محمد ملقب بجلال الدین
طباطبائی زواری عصمه الله تعالی عما یکون لنفسه ازاری افتاد و
حالی مثال متعالی که سافل و عالی و سابق و تالی را انقیاد آن لازم
باد بدین موجب طغرای انفاذ یافت فلاجرم بحکم آنکه اشاعت
آثار عدل و احسان سلاطین زمان ماضی که باعث تحریص و تحریض
پادشاهان عهد حال و استقبال است همانا نازل منزلهٔ طاعت بل

بل عالی منزلت تر از تطوع تبرع عبادتست و ازین راه گفته اند که نصف
بالای طاعتست در ساعت بر رسم اقامت مراسم اطاعت
سمعاً وطاعةً بر زبان رانده بمقتضای امر کیستی مطاع چندانکه
توان اقتدار و استطاعتست بجا آورد و بنیت توفیق
سرانجام این امر خجسته آغاز فرخنده فرجام از مبدأ فیاض فیض غایات
درین شغل خطیر استعانت نموده بپرداخت این کار نازک پرداخت
آنگاه بر سبیل تکرار از تبعات اقتحام این لغزشگاه ملجاء آفات
عثرات التجا نموده ابواب استعاذت بوالا درگاه معاذ
پناهندگان که پناه و گریزگاه مابندگانست جل شانه گشود چه از مقوله
محالاتست که محاول ترجمه لغات از خلل و زلل مفوت و زلت که
خاصیت نقل عامه لغاتست بیکدیگر ایمن باشد و چسان جز این تواند بود
که خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی هر لغتی از لغات خاصه
کلام خاصان بآن منطوی میباشد که جز طبایع دقیقه رس
اهل بلاغت آن لغت بادنی پایه مبلغ کمال آن نیارد رسید
سیما لوامع سیمیا سیمای ادای نازک و اندازهای بلند و
قصدهای رسا و اشارات خفیه و تلمیحات دور آهنگ که
کاوش اندیشه همه جا رسن آشنا و شناور غور آن خوض نتواند نمود

چه جای فطرت ناقص و فکرت نارس بیگانه منشان که از دقایق فنقه
آن لهجه جز اسمی و رسمی نشنیده اند و از کنه حقایق عمیقه آن سوای سستی و
وسمتی ندیده و شاهد اند عوصیت حال متصدی ترجمه این کتاب مستطاب
مستطاب که یکی از ائمه فنون آن است چه با آنکه در بنیاده داد سخنوری
داده و حق سحر بیانی ادا کرده و در باره نقل آن معربی از دری ها
شیوه جادوگری بجا آورده لیکن در فنون منظومه حفظت شیئاً و غابت
عنك اشیاء نصیحت نکات دقیقه بنابر تفاوت مراتب اختلاف لغات از
بدرجه فوات رسیده و با اینمعنی بنابر اختصار افراط اقتصار را بمرتبه
ایجاز مخل که در حقیقت از اطناب ممل ناپسندیده تر است رسانیده چندانکه
در اکثر فصول توقیعات لا از قبل مقدمه منتجه و منطوی شده و سایر
فقرات بر خلل تعقید و ابهام که علت تشبیه و ابهام باعث اختلال کمال
نقص و عیبست در کلام مشتمل آمده بلکه در طی اتمام مطالب نا تمام
بعبارت غیر مانوس عجمیانه تغییر رفته و غرض از طول و عرض اینمقوله اینکه
عرض و بهتر سخف ناموس ارباب دانش و افشای شیون و عیوب اهل هنر
نیست چه اینمعنی دلیل کمال بیمروتی و بیدردی و نشانه نهایت عدم فتوت
و ناجوانمردیست وَتِلْكَ شِيمَةُ الْوَغْدِ اللَّئِيمِ بلکه کما یشهد به
عَلَّامُ الْغُيُوبِ رفت و روب راه معذرت است از عرض عثرات خود

خویشتن کیست که او را این راه در پیش نیست و در بنان خامهٔ خام هم بود در
خاطر خطا اندیشم و من ذا الذی لم یکن ذلک دابه او اسن من عناد
دابته آری سقوط در مزلت وهن و خلل از خلال نفسانیست و هبوط در مضلت
نقص و زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از امثال این معنی
همانا از محیط دائرهٔ مقتضای طبایع اصحاب جود امکانی چه جای نهاد
بشری بیرونست فلهذا مع هذا و ذلک از شیمهاء خویش باز
نیامده سقم نسخ متداوله و اختلاف لغات آنها را که بسبب اوهام ناسخان
و اغلاط وراقان در تصحیف الفاظ و تقدیم و تاخیر توقیعات رو داده
مانع پیشرفت مقصود و سد راه مقصد معهود نساخت و بجهت تحریر و تقریر
مقاصد و توضیح و تبیین مقدمات بل تتمیم و تکمیل مطالب را باضافهٔ الفاظ و
افزائش و تفصیل مجمل و بسط مطوی کشوده و در سر آغاز این
ابواب و فصول باندازهٔ حصول توفیق در باب وقوع اتمام و وصول
بانجام شروع نمود فعلیه العون و الصون من
ضلة الامل و مذلة الزلل و به اللیاذ و
العیاذ من مزلة الخلل فی القول و العمل
انه بذلک جدیر و قمین و صلوته
علی رسوله الامین و محمد و آله الغر المیامین

و باید دانست که موجب اجبار دستوران و دانشوران درگاه
در باب عرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعهٔ فن
داوری دستوری خسرو بوده تا مگر استفسار خواص باعث
استبصار خصوص کوائف پرسنده کان و عموم بنده کان و پرستنده کان
درگاه گردد و مطالعهٔ آن فصول سبب اطلاع حق پژوهان
بر حقیقت اصول آن و استنباط فروع از آن شود همانا اقتضای
مناسبت این سودمند نامهٔ خردپسند که نسخهٔ آثار حسن سلوک
ملوک راست هنجار و سزاوار پیروی پس آیندگان دست زنان
ست بدستور نامهٔ کسری ازین راه که عدد حروف آن با تاریخ
شروع ترجمه موافق است موسوم آمد و موجب این سوال و جواب
چنانچه گذشت مترجم در مقدمهٔ آن کتاب میگوید آنچه حاصل ترجمهٔ آن
بیان سیست اینست انوشیروان بن قباد بن فیروز از پیشقدمان ملوک
فارس از همگی خسروان در جزالت رای و اصابت رویت بیش
و در صواب تدبیر و حزم سیاست در پیش بود و از جملهٔ تحسینات
امور او این بود که با وزرای خود حکم و مقرر داشت که هر گاه ایشان را
بامری از امور خیر مامور سازد همگنان بر سبیل استعجال نخست در
مقام مقتضا سبب تنفیذ آن شده انگاه از سبب خیریت آن استخبار

استخبار و استعلام نمایند تا اعلام شهریار کماهی ماهیت آن که از راه
دانستگی حقیقت خیر و شر و تمیز معروف از منکر روی داده اول دلائل
معرفت او باشد بر حقائق معارف و اعدل شهود بر کمیت و کیفیت
دانش آن عارف و احاطه اطلاع آن خردمند بر مواقع نیک و بد و
مواقف خیر و شر اگر بر تقدیر محال بامری منهی یا حکمی که باحتمال دور
برتری از شر و اشتمال داشته باشد مامور کردند در باب استنباه و استخبار
از اسباب آن اگرچه بتکرار انجامد مراجعت نمایند و از هر راه که رو
دهد در آمده از معاودت پرسش باز نیایند تا بحجتی مقبول که بدان
سبب انفاذ آن امر معوق مجوز آمده اتیان نمایند اکنون تا چندی
موامره از موامرات و توقیعات انوشروان که بما رسیده فراهم
آوردیم و چون تا آن وقت که ما را این اندیشه فراز آمد هیچیک
از آنها از لغت پهلوی بعبارت عربی مترجم نشده بود چندانکه
ما را ممکن بود آنها را بنزدیکترین لفظی و شایسته ترین آنها بحسب
اشتمال بر معنی و اقرب آنها بفهم سامع مترجم نمودیم و بالله
التوفیق و هذا اول فصول التوقیعات الوقیعة الکسرویة
مرفوع جمهور عوام ایام از درگاه خسروی درخواه اظهار باعث
تکرار عفو از مردم گناهکار با وجود ارتکاب معاصی پی در پی

می‌نماید توقیع گناهکاران در مرتبه بیمارانند و ملوک دادور منزله
طبیبان چاره گر چنانچه عود مرض مریض را از معاودت علاج بی نیاز
نمیگردانند هر آینه بازگشت عصیان عاصیان را از عقوبت مستغنی نمیسازد
مرفوع در جمیع اسیران روم بسی کودکان پیدا کنند در بیناب
فرمان خدایگان چیست توقیع چون منشور عاطفت دستور بمهد
در جهان آن آن همه نارسید کانرا جمعیکه همگنانرا امانت و دیانت
از آن وثوق باشد بسپارند که در همه راه با همه راه رفقت و نرمدلی که سلوک
اخص ترین خصال خواص ملوکست سبزه در مرز و بوم روم جملگی را با با دران
و خویشان ایشان رسانند مرفوع صامت اموال یعنی سیم و زر فلان
کشت و زر که ثمره آبادانی مزارع خاص اوست از عامه اموال خزائن
خاصه خسروی بغایت افزونترست توقیع مال او در بیت المال
ماست بواسطه آنکه عمارت بلاد عمارت ماست انتهی کلامه یعنی اموال
مذکوره اگرچه در خانه اوست فی الحقیقت در خزانه ماست چه آبادی
ممالک بعینه آبادی ملک و مال رعایاست که ممالیک ملوک اند
و ملک مملوک بحکم عقل و شرع ملک مالک ست مرفوع برخی از
امتعه بسالار پاسبانان شهریار را در همین نهضت خسروانی شبروان
پنهانی برده اند توقیع هر آنکه پاسبانی اموال خستگی خویشتن را زو نباید

نباید حیرت بنفوس نفیسه حضار از اچگونه نشاید هر عرضه که بسبب تسویه
ذکر سرعت زوال دنیا و فرط استعجال فنای آن بزبان حقایق
بیان میرود در توقیع بموجب آنکه دی درین شد و دی فردا بود امروز
نه درست که دی خواهد گشت مرفوع ملکزاده زرنسبی املاک و مزارع
بسی از دهقانان که در جوار ضیاع و عقار او بودند از روی غصب و
جور بتصرف درآورده توقیع بمجرد ورود منشور عدالت سطور
تمامی اراضی مذکوره را از آن حست خرد مسترد نموده بارباب آن رد
نمایند و از املاک خاصه او انچه در جنب اراضی آن ستم رسیدگان واقع
بوده باشد بجرم این امر همه را انتزاع نموده بیجدال و نزاع
تملیکشان نمایند تا همینی سبب تادیب سایر مفسدان و تنبیه تا سیر
خفیف خردان گردد مرفوع عامل فلان ناحیه مبلغ صد هزار درهم از
جمله خزائن خاصه بدون حکم بر عامه محتاجان تقسیم نموده توقیع
رافع مضمون این فصل خیر تضمین بداند که این امر میمون از دایره فرمان
بیرون نیست و مناسب این امرست انچه در عهد بادشاه کیوان بارگاه
سپهر مهر کلاه نور الدین جهانگیر شاه خلف بادشاه هفت کشور
جلال الدین اکبر بادشاه صاحبقرانی گورکانی وقوع یافته
چنانچه مشهورست که بعرض والا رسانیدند که در منولاشتی

ابلیس منش پیشهٔ تلبیس فریش گرفته باستظهار مهارت در حرفهٔ حکاکی شبیه
نقش خاتم مهر نگین بادشاهی را بدست آورده اند و بدین دستبرد
مایان فرامین خطا تضمین درست نموده بدست آویز آن احکام
لباسی تلبیس از عملداران نواحی بلاد دور دست را فریب داده مبلغهای
کلی گرفته اند در ینصورت شائستهٔ قطع و قلع ایادی و عیون بل
ضرب اعناق و شق بطون اند بادشاه از روی فرط تفضل و احسان
فرمودند که چون مهر مهر شعاع ما را وسیلهٔ روزی خود ها ساخته اند همه
همگی را بموجب حکم جهان مطاع ما گرفته اند اکنون چون این معنی را
در صورت فرط ضرورت و غلبهٔ افتقار و اضطرار اختیار نموده اند
بعد از تنبیه و تادیب بنصائح هوش افزا و تحذیر انذار آگاهیه بنصوح مبلغی
معین بصیغهٔ مدد معاش از سرکار عالی بنام هر یک مقرر دارند
مرقوع خازن خزائن خاص معروض میدارد که از فرط اعطا و
انفاق خسروی اختلال کلی در اصول جمعیت بیوت اموال
راه یافته **توقیع** خدا موفر مالست نه بخل تو عدل حاجت جزوی
همت تو ما مستغنیم از اعانت تو از ما فرمانست و بر شما
فرمانبری انتهی کلامه لمقتصر این توقیع آنست که عطیهٔ کبرای
جناب کبریائی موجب توفیر و تکثیر خزائن ملوکست نه وفور بخل و امساک

امساک گنجور و عدل عام و احسان تام شهریاران فراهم آرنده دنیا
در رست نه جزوی خرد و کوتهی همم پرستاران و چون عنایت
حضرت غنی مغنی جلت شانه سائر دادگران را از نصیحت دیگران در
امور خیر مستغنی ساخته هر آئینه از ماست آمر باشاعت موجبات
عدل و احسان و بر مردمان بذل اطاعت و بردن فرمان
مرفوع هما و زبان قلم عمال اعمال فارس بدرگاه نوشته
که عامل اهواز در سال بست و نهم جلوس عباره هشت هزار درم
سری زیاده بر مال واجبی همه ساله از محال تحصیل کرده و
همگی را بخزانه عامره فرود آورده توقیع تمامی اموال مذکوره را
بخزانه خاص سائر محال مزبوره نقل نموده بی حیف و میل خداوندا
نها از فقیر و غنی و ضعیف و قوی رد نماید چه توفیر خزائن باموال
رعایا بر موجب نا واجب منزله اندرون بام منازلست بخاک و
کندن اساس چار دیوار آنها انتهی این مستغنی بعینه در احادیث ماثوره
مذکورست و عارف معارف حقیقی و مجازی شیخ مصلح الدین سعدی
شیرازی این درّه فاخره را که واسطه العقد صد در خرد می
شاید بدینگونه عقد نموده انجا که فرموده **فرد**

از رعیت شهی که مایه ربود پای دیوار کند و بام اندود

مرفوع گروهی از ترسایان که در لباس تملق و چاپلوسی بدین درگاه
پناه آورده اند بزعم اکثر منهیان بخبرگیری و جاسوسی متهم اند
توقیع هر آنکه از طغیان بروز زیاده عصیان زیاده بجنبه بداندیشی و
تیره درونی برروی کار نیفکند و ابراز عداوت باطنی نکند عقوبت
ظاهری بدو باز نگردد مرفوع فلان مرد از زمره رعایا واجب
الرعایت از متصدی خزانه انفاق در باب ایصال جزوی که برسم
صله باسم او از درگاه رقم شده و از دیرگاه باز در حیز تاخیر نگاهداشته
شکایت کلی دارد توقیع آن بیمروت را تادیب نماید امهال
امهال نفس ندهند تا در همان نفس داده شود زیرا که در حقیقت عطاء
حضرت حق جل شانه چنانچه حق عطا است بدو رساند مرفوع
از چه راه امر بحرمان فلان از سعادت قرب درگاه صادر شده توقیع
در منوال خطیئه کبرای ایمنی از خوف جناب کبریائی و نومیدی از لطف
رؤوف حقیقی جلت شانه که نشان مهجوری از آن درگاه والا است
از و بظهور پیوسته مرفوع جمعی از اهل رای خرد آرای که در باب
میل شهریار باستماع جمله سخنان جمله اخبار و نقله اسرار مردم انکار
بسیار دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب پژوه را در پیرامن بساط
قرب بغایت دور از کار میشمارند توقیع این طایفه بمنزله مداخل

بداخل روشنائی اندمنازل مظلمه وسدّ روزن خانه که روشن نباشد
باوجود احتیاج بروشنائی همانا خردمند وجهی انش پسندیده نداشته
باشد مرفوع خوانسالار می پندارد که از همگی طعمه واشربه آنچه
ملک را بدان خواهش منش زیاده است خویش را ازان پیش
بازمیدارد توقیع سزاوار خردمند آنست که خویشتن را از
افراط میل بمرغوب طبع نگاهدارد تا از مداوای آنچه مکروه طبیعت است
بی نیاز گردد مرفوع فلان از نژاد اشراف سجلی باسم اسلاف
خود بررسم عطاء چهار هزار دینار سالیانه ابدی از دیوان
عطاء کیخسروی اظهار نموده مینماید که از دواوین آباء
ملک برطبق این مثال ناطق سلسله مضاقطعا ازهم گسسته
وازآغاز جلوس میمون تا اکنون سررشته ممتد این اقطاع
سرمد با نقطاع پیوسته توقیع فرمان نافذ به تنفیذ
این مثال جاوید امتثال اصدار یافت تا مگر ابنای
سعادت یار مبنای کار برین مبنی نهاده از اتّباع
اوامر آبای خود ابا ننمایند مرفوع درین ولا امر والای
شهریار صدور یافته که بجهت تولیت امر سیاست اشرار
و پاسبانی شهر و دیار مردی معامله فهم کاردانی

اختیار نموده حقیقت او را معروض دارند اکنون همگی مردم روزگار
دیده فلان ستوده مرد آزموده را پسندیده تصدی شغلی
میدانند توقیع کارگزار این شغل نازک از چهار امر کمیاب ناگزیر و
ناچار است اول دشمنی بالذات با اشرار دوم رسائی طبع بغور هر
امر و کاوش کنه حقیقت هر کار سوم نهایت شدت ذاتی و درشتی
طبع بر مردم ستمکار چهارم نرمی و تنگدلی جبلی بر ضعیفان نزار
و زیردستان کم آزار و این ارسیده مرد سنجیده شائسته کار پردازی دیگر
اشغال سرکار است نه این امر دشوار هر توقیع سپهبد خراسان
استطلاع سبب عزل فلان از منصب قهرمانی یعنی قیام مهمات سرکار خاصه
خاصه مینماید توقیع موجب این امر واجب خیانتی است که در حق جمعی
از اهل استحقاق که بوساطت احقاق با اشراف کلی بر استیفا
جزوی از حقوق خود یافته بودند روا داشت و ازین رخنه نقص در
ادای دین ذمت دولت قابل النقص در بنیاد دین و ملت خود را
داده و پیداست که قهرمان سارق باعث اضاعت عقب نشین
بجمال خصائل و کمال فضائل پادشاه باشد هر توقیع مبلغ انفاق
و اعطا رداوه و وکیل خرج سرکار خاصه حضرت بی از رسوم مقرر
او بغایت زیاد است چندانکه میتوان گفت که بیرون از اندازه عادت

عادت **توقیع** در ظهور بیکه آب از نهر جاری باز دارند که
جا بجا در مجاری آن نم داوشت و رطوبت قلیل باقی نماند بر آنچه وجوه
مصارف با وکه بزعم مدعیان از مداخلش فضایت خیانتیست
بی اندازه و بدعتی تازه و الا از روانه مرسوم او برسم ماتقی مجرای
همیشه جاریست **مرفوع** از جملهٔ اهل دست که در پناه این درگاه اند
جمعی کثیر را بسبب کمیابی اسباب معاش پریشانی بسیار
در یافته تنگی طریق و دگرگذاری ساحت راحت را بر همگنان
نیک تنگ گرفته **توقیع** همگی اجتمع پریشان از کفایت دست
سرما و گرما رعایت و حمایت نمایند و تسکین باری اعانت شانت
موشکافان جانی خلطهٔ ظاهری و باطنی جوع و عریانی را
از ایشان مرفوع دارند **مرفوع** بهرمون سالار سپاه خاص سعادت
شهریار را در موکب قلیل بکار بسیار میباید چه بضرورت ظاهر
ست که در امثال اینصورت از خبث باطن دون منشان
بدکیش هیچ جا ایمن و مطمئن نتوان بود **توقیع** چون عموم عدل و شمول
احسان بالخاصیت دوست و دشمن را یکسان مینماید باید که
خاطر بداندیش عامهٔ اولیاء دولت خاصه بهرمون بسبب خطور
احتمال خطر غدر و کید بداندیشان از قید خیال پریشان باشد

مرفوع در معرض بیان حقایق بر زبان حقایق بیان رفته که هرگاه
بیمه نگری توانائی خویشتن بر ملوک مباهات نماید همانا بجان نفس خود را
بروز روزه عرصهٔ هلاک و نهبهٔ خطر ساخته باشد توقیع چه بکیرف
این سه امر شگرف یعنی نفس و مال و قوت بمعرض تلف در آید مرفوع
متولی خزائن عامره جمع معلی بعرض والا میرساند که درینولا
فرط اخراجات و عطیات متوفره که برابر اکثر در حد اسراف
اشراف وارد استیفای اکثر خراج ممالک مصروفه نمود چندانکه کار
بدانجا کشیده که گنج خانهای دیرینه که از ملوک ماضیه از ازمنهٔ خالیه باز مانده
خالی کرد توقیع خزائن سلاطین دادگستر بیشتر آئین در هیچ حالی
از بخشش خالی نگردد چه سر تا سر گیتی منزلهٔ بیوت اموال پادشاهان
عالیشانست و سائر رعایا و برایا در مرتبهٔ گنجوران ایشان مرفوع
موجب بیش شهریار از کنه هر چیز و اصل حقیقت هر کار چیست توقیع
نتیجه کاوش عقول امور نیست که ما و آیشان تا باشیم تصرف و تقلب
حق بهر سو که منقلب گردد بکردیم انتهی و توضیح این توقیع آنست که
وصول اغور رسی پادشاه دادگر با صول امور موجب تمیز حقیقت
کماهو حقه از ماهیت باطل کما هی و ثمرهٔ این تحقیق آنست که نخست
جود بروفق خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را برغبت یا

یا باکراه بر متابعت اتباع حق داشته بران ثابت قدم سازد چنانکه
همگی در همه کار بمیل حق مائل باشند و از تقلب بجانب باطل اجتناب
نموده از پیروی حق سر بر نتابند **مرفوع** قلت وعده ملک با وجود
کثرت عطا بموجب که آیین علیت بسبب **توقیع** پادشاه
صاحب خزانه که او را از هیچ کس خوف و از هیچ جا رجا
نباشد باید که وعده کم کند و عطا بسیار نماید انتهی تعریف
سزاوار رتبهٔ پادشاهان صاحب اقتدار آنست که
کم وعده و بسیار عطا باشند چه تجویز دادن وعود در صورت
عدم اسباب دهش فی الحال میباشد با وجود امید حصول
در عهد استقبال با بهم موانع جود و این هر دو معنی در صورت
استقلال شهریاران و استحصال عدت و آلهٔ دولت
و اقبال ایشان مفقود بلکه ممتنع الوجود است **مرفوع**
بچه وجه بسمت مقصد را در جملگی لشکرکشیها و نهضتها از همگی
معتمدان نهفته میدارند **توقیع** جهت آنکه مادهٔ خوف و
رجا در همگی اطراف و انحا از جمیع وجوه و جهات زیاده گردد
مرفوع از چه راه در بعضی از اسفار اعلان و اظهار سمت توجه
نموده بهیچ وجه اخفا و استتار آن روا نمیدارند

توقیع تمام اسم دولتخواهی بالی الصوب حوالی زیاده گردد و
از والیان آنچه و درازدستی گستر رود در هر موقوع بهیچ وجه امر
عالی نافذ بر خلاف سابق در بارهٔ منع بار فلان فقیه از انجمن
مشورت و اطلاع بر اسرار مملکت و دولت نفاذ پذیرفته توقیع
ازین رو که هوا را بر رای خود مسلط ساخته انتهی و تبیین این معنی
آنست که چون آن بیهوده رای بیرون آرای بر خلاف نمود
ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده و مقررست که این صنف
از مردمان نامردم که سلطان هوای طبع بر رای خرده گرای
ایشان غالب میباشد هر آئینه قرار داد رویت همگنان خطا و
غلط آید و هیچ چه صلاح خیر اندیش اینان اطمینان را نشاید موقوع
سبب مرحمت اقطاع ایدی سیورغال سرمدی هر یک از پرستاران
خاص با وجود تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرر حیثیت توقیع
تا در نفوس همگنان جای گیرد که اولاد و اعقاب ایشانرا در حیطهٔ
حمایت و حوزهٔ رعایت خواهیم داشت انتهی یعنی هر گاه این
دقیقهٔ جلیله در مخیلهٔ همه از قرار واقع استقرار یابد که در هیچ حال
از بازماندگان ایشان غافل نخواهیم بود هر آئینه از هند راحوال
منسوبان و خویشان جرایش خاطر اخلاص اندیش دستخوش تشویش نمیدارند

میدارند و وهن و تزلزل را در بنای ثبات عقیدت جای نداده
اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند هر فوج از سبب واگذاشتن
نگاهداشتن اولاد ذکور سوال مینمایند انتهی یعنی عدم پرداخت
شهریار شاهزادگان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خداداد
چنانچه شایان مرتبه ایشانست جای تعجب و تحیر اندیشانست
خاصه فروگذاشت در منع اختلاط معاشرت عامه فرومایگان که
نهی ازین امر ناشایان از همه بیشتر ناگزیر وقت حال و مآل و دریافت
عهد استقبال ارباب دولت و اقبالست توقیع تا تجربه زمانه
نموده احوال روزگار را نشناسند انتهی و توضیح این ابهام آنست که
ملکزادگان در غیر اینحالت تجربه اوضاع و احوال زمان و زمانیان
رونمیاید و آزمایش نهان و آشکار ابنای روزگار که معرفت آن
عموم اهل دول خاصه اولاد ملوک را بغایت درکارست جز
بآمیزش اصناف مردم با اختلاف طبایع همگنان از فقیر و غنی
و ضعیف و قوی دست نمیدهد هر فوج بچه موجب فلان محتشم را
بضعف و وهن قوت و قدرت و سستی رای و پستی فطرت منسوب
داشته اند و بدین سبب ورا مخذول و منکوب و آشفته توقیع
از ینکه قبل از شکوه نمودن بما از ما شکایت بسوی خدای تعالی

برده انتهی یعنی پیش از آنکه راه استغاثه به بارگاه ما کشوده از ما شکایت
نماید بدرگاه خدای عز و جل از ما شکوه نموده و پیداست که شکوه کردن
دلیل عجز و ضعف مرد و نمودار عدم معرفت راه چاره و شناخت
روی کارست مرفوع بچه موجب فرموده اند که بر بادشاهان عالیشان
واجبست که ترحم ایشان برکافه مردم عموم داشته باشد و در بعضی از حجابت
حجاب ایشان شدید باشد انتهی و تقریر این مرفوع آنست که عنایت عام
و رافت خاص ملوک در طریق حسن سلوک با عوام و خواص مقتضا
اندازد که در همه حال دیر بار و دشوار حجاب نبوده گاه گاه همگنان
بقبول و رخصت وصول درگاه اختصاص بخشند تا بحکم وجوب
تسویه که مقتضای عدل و احسانست سهولت بار برابر اهل قرب
و بعد یکسان شده دشواری خروج و دخول بر همگنان
آسان گردد و راه یافتن درویشان و مردم پریشان به بساط قرب
ایشان دشوار و دور از کار نباشد توقیع بجهت آنکه منع مردم
بار طلب از درگاه ملوک همانا رو براه ساختن امانی و آمال
همگنانست بسوی دشمنان انتهی و توضیح این ابهام آنست که
از جانب ملوک ابواب آسانی رخصت وصول درگاه و دخول بارگاه
خود بگاه بار بر روی محتاجان برفع حجاب بستن همانا کشودن درهای

بر های حاجات عموم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوص اولیای دولت بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مزبان مملایت همدران بگمان عدم زلت از علت
عزل خود بقصد استبصار استفسار بیسنماید توقیع
مردان کار و مردمان عملدار بمنزلهٔ الآت حرب و ادوات
بیکار اند که بگاه بیکاری همگی را در نیام جا داده باهتمام تمام نگاه دارند
تا آنگاه که متقاضی مصلحت وقت صواب بینند بکار در آرند و بدین
مشابه عمال را بمقتضای صلاح حال در ساحت اعتزال استراحت
جا داده در نگاهداشت همگنان فروگذاشت ننمایند و در صورت
ضرورت استعمال مستظهر و مستمال ساخته در کمال اشتمال کرام و احترام
بکار فرمایند و بهر دو صورت جای التزام شکر گزاری و خرسندیست
نه مقام عدم خوشنودی و شکایتمندی انتهی و نظیر حاصل توقیع مذکور
ست قصهٔ دستور صائب تدبیر صاحب خامه و شمشیر
محمد بٹ وزیر یعقوب خان آخرین والیان کشمیر که زمینداری
ان سر زمین آسمان نشان از و بوکلای بادشاه فلک جاه
خورشید نشان مالک رقبه کردن کشان جلال الدین محمد اکبر
بادشاه صاحب قران انتقال یافت و سر جملهٔ ازان نیست

چون بعد از ارتحال سیفخان پدر یعقوبخان فرپور میانهٔ او
ابناء اعمامش معامله از وفاق بنفاق انجامید و بدان سبب کا
امرا نیز از اجتماع بافتراق و شق العصا و خلاف و شقاق کشید و
مدار کاربی پرکار او از مدار ادر گذشت و مواقع خرق که رتق آن
از احاطهٔ دایرهٔ امکان بیرون بود برزافع فراخ گشت ناچار
از مواسات تبنگ آمده بر سر تهیهٔ جنگ رفت بالجمله از طرفین نخبه
اظهار مضمر بر روی کار انداخته کینهٔ نهفته آشکار و فتنهٔ خفته بیدار ساختند
و در ما بین بسی محاربات وقوع یافت و اهل وفاق با آنکه از ابطال
رجال بودند بحکم الحرب سجال گاه غالب و احیانا مغلوب میشدند
و چون یعقوبخان در سیدر امراز وزیر خویش بسبب سعایت نادولتخواهان
بداندیش کمال تفرقهٔ خاطر و تشویش اندیشه داشت و بعلت نفاق
مشتی منحوس از سیمدستی نفاق آن مردانه مرد فرزانه محروم و مایوس شد
چندانکه عاقبت از فرط غلبهٔ توهم بیجا از جا در آمده ازین دست
وزیر سعادتمند را یکچند نظربند و چندگاه در بند محبوس نگاه داشت
و هر دفعه که عرصهٔ جنگ و تنگ میشد میدانست که اگر بابی او در میان
نباشد یکباره کار از دست میرود از روی ضبط از بند اطلاق و بنجح
شده ایمان غلاظ و شداد از طلاق و عتاق بمیان می آورد

می آورد و بدین دست آویز متین سر رشتهٔ اشتداد وثایق و
پیمان بدست میگرفت و چون او مطلق العنان شده بدفع همگنان
نامزد میگشت اهل خلاف بمجرد استماع اسم او اعنهٔ انصراف و انعطاف
داده بوادی گمنامی و ناکامی می شتافتند و هر بار که کار سپرداری
او برحسب نخواه بپایان می آمد دیگر باره حریفان نادولتخواه بر سر
چشمک زنی و تحریک فتنه چندان محرک سلسلهٔ بدگمانی او میگشتند که
ازان عالم خردمند که در فنون تدابیر و سیاست متعلقه بوزارت
ثانی معلم اول می شناسند مجنون آسا مغلول و مسلسل میداشت و مهملا
چون این حرکت ناهنجار بشامت نفاق نادولتخواهان که خود را خواهان
دولت او وا می نمودند چند دفعه اتفاق افتاد و این امر منکر مکرر
رو نمود وزیر فقید المثال عدیم النظیر بر سبیل ضرب المثل در سوق کلام
بر زبان راند که سلوک این عزیز که از دلالت اهل ضلالت راه
هدایت و طریق تحقیق برو مسدود است و ازین راه خود را در سلک
ملوک حازم منخرط میداند با من از روی درستی مثال آئینهٔ معاینهٔ حال
دهقانان این کشور است با تبر هیزم شکنی که بهنگام احتیاج در موسم
گرما بجهت تهیهٔ ما یحتاج زمستان و سائر فصول در نگاه داشت و احترام
آن اهتمام تمام مبذول داشته بکار در آرند و بعد از فراغ دسته

ازان براورده و رشته بجای آن گذرانیده بمحافظت تمام از سیخی
دراویزند و باز چون بدان نیازمند شوند از روی عزت فرود آورده
دسته بجای علاقه نصب نمایند و باحتیاط بسیار کار فرمایند کنون چندیست
که با من این شیوه معمول و این طریقه مسلوک میدارد تا گردون گردان
چگونه خرامد و کار روزگار بکجا انجامد امّا الی عزٍّ وملکٍ وامّا الی
ذلٍّ وهلکٍ مصرعه در میان خواسته کرد کار حیثیت مرفوع
انکار رعیب فلان ستوده سیما بحسب برزبان صدق بیان رفته
توقیع آن آراسته ظاهر نکوهیده باطن خویشتن را بتحصیل خوشنودی ما
خوشنود ساخته و قطعا باستحصال سرمایه خرسندی رضامندی
خداوند و مولای با بندگان حق جل و علی نظر نینداخته مرفوع بجهه علت
امر والا باسقاط فلان از درجه علیای عدالت صدور یافته
توقیع بما رسید که در اقامت قواعد انصاف از شاهراه قویم استقامت
بیکسو انحراف میجوید و در تحقیق اصول قضا با طریقه افراط حمیت و
عصبیت که موجب وفور اختفا و ابهام حقایق امور است میپوید
مرفوع مرزبان صفاپاپان معذرت خواهان بدرگاه آمده
برایت ذمه خود از سایر گناهان که بدان مواخذ و مطالبت
دعوی می نماید و هرانچه از نیک و بد بدو نسبت میدهند از منسوبان و کار

وکارکنان خود میداند توقیع عذر او بوجوه عدیده غیر موجه و ناپسندیده

است و چگونه معذرت قاتل درباب مقتول بحوالت فعل خود باله

قتل مقبول ارباب عقول تواند بود انتهی وحاصل این توقیع وشیع

مطابق منطوق بعضی از احادیث طریقهٔ اهل بیت علیهم السلام است

چنانچه از امام ائمهٔ انام امیر المومنین علیه السلام روایت شده که

درباب غلامیکه بموجب فرموده صاحب خود شخصی را بقتل آورده

بود فرمودند که وَهَلْ عَبْدُ الرَّجُلِ اِلّا کَسَیفِهِ یُقْتَلُ السَّیِّدُ

وَیُسْتَوْدَعُ الْعَبْدُ السِّجْنَ یعنی آیا نیست غلام مرد الا مانند شمشیر

او سید او را قصاص نموده غلام را محبوس سازند و در

روایتی بجای لفظ الاکسیفه الا کعصاه وارد است واز حضرت

امام ناطق بحق جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای عبد

قصاص نمایند ولیکن معمول فقها بنابر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی

اَلنَّفْسُ بِالنَّفْسِ خلاف نیست چه ظاهرست که مراد ازین نفس نفس قاتل

ومباشرست نه آمر و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفر

علیه السلام که عبد مامور را بالقتل آرند و سید آمر را محبوس ابدی

نگاه دارند واز روی تاویل هر دو خبر سابق را برین معنی

حمل کرده اند که مراد ازین امر آنست که عادت او

برین معنی جاری باشد که عبد خود را با اغرا و الجا تمام بر قتل مردم مجبور
دارد درینصورت قتل او بنا بر وجوب دفع ضرر و فساد از بلاد و عباد
بر امام لازم است هر فوع موجب عزل فلان از تصرف در اعمال
دیوانی و اشغال ملک و مال سلطانی بیست توقیع درین والا ظاهر شد که
برو باز گشت ودیعتها گران است ازین سبب سبک آمد بر ما انتزاع
اعمال ازو انتهی و توضیح این توقیع مبهم است که چون رد ودایع و امانات
بارباب آنها نزد او متعسر بل متعذر است لاجرم تولیهٔ اعمال دیوان که
در معنی حکم ودیعت دارد ازو استرداد شد تا مگر ازین استعادت که بر ما
بغایت سبک و آسانست و برو بسیار دشوار و گران بود ابتعاد
اعادت ودایع عادت نماید هر فوع فلان عامل باقی دارکه
جز بقایای سرکار چیزی از اشیاء دنیای فانی باقی ندارد و محصلان
دیوان کار تقاضا چون نفس برو تنگ گرفته اند توقیع
ارباب دیانات و ادیان برخلاف کاوش و دراز کاری
اصحاب کفایات شکار دیوان در تحقیق حقیقت حال او در
وجود و عدم مال و منال تفحص شافی و کافی بجا آرند اگر مرفوع سمت
وقوع داشته باشد از مطالبه در گذشته بحال خود بگذارند
و از خالص اموال خاصهٔ ما موافق همان مبلغ که ازو بوصول

بوصول رسیده بصنیعهٔ صله بدو واصل سازند مرفوع فلان لشکری
که از غایت دلاوری در کارزار رمهای مخوف خویش را بر قلب صفوف
دشمن زده آثار تجلد بظهور می آورد و لوازم نجدت بکار میبرد در سنوح الابعاد
معهود در معرکهٔ حرب اتراک بمظان هلاک رفته بقتل آمد توقیع
نخست مبلغ پنجاه هزار درهم نقد برسم اقامت ماتم باتباع هم
او رسانند و مرسوم مستمر او را برایشان مقرر دارند اگر ازو اولاد و احفاد
مانده باشند والا بخویشان و پیوستگان او واصل سازند
مرفوع موجب امر بنهی و نفی فلان منهی از شغل انها و اخبار
و قرب دربار چیست توقیع باعث آنست که سماع ما را بحرف
سعایت آمیز در تعب استماع انداخت و نیتهای ما را بر مردم فاسد
ساخت انهی و تقریر این توقیع آنست که سرتاسر اخبار آن تهی مغز
بر گفتار که بسبب فرط دروغ بسگالی از فروغ احتمال وقوع خالی افتاد
و از غایت سبکسری و بی اصلی و سرشری روداده بر سامعهٔ ما
گرانی نمود چندانکه از تواتر استماع خرافات بی اصل و ترهات باطل
در حق دور و نزدیک و بد و نیک کار بدانجا کشیده بود که خدا نخواسته
نیت خیر بنیاد ما را در بارهٔ بلاد و عباد از صلاح بفساد باز آرد
مرفوع بچه استحقاق فرموده اند که فلان ستوده منشش

از موده روش از خواص معتقدان درست اخلاص ماست **توقیع**
سر این گفته است که پیوسته ما را بر عیوب نهفته ما در پرده اطلاع میدهد
و در ازاله آثار آن زیاده بر توان و امکان لامحاله میکوشد تا غایتی
تبعات و لوازم آن در دارین بما نرسد آنرا از دشمن و دوست نزدیک
و دور بحسب المقدور تمیز شده هر **فروع** چه چیز میان فلان نیکو شمائل
و نازش و ادلال و شمائل آمده که بسبب آن اختلال العقد در بنای
قربش راه یافته **توقیع** فرط ادلال موجب املال ما آمده انتهی تو
توضیح ابهام این توقیع تبیع آنست که نازش زیاده بیاده امتیاز
که سرمایه ناز او بود باعث افراط کاهش در مراتب خواهش ما بود گردید
چنانچه در امثال سایره وارد است كثرة الادلال داعية الاملال
ازین نمک بسیار شوری بار آرد و نزدیکی مفرط دوری ثمره بخشد.
فروع بچه استناد فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتبه
اطاعت و انقیاد معهود در عداد اهل عصیان و عناد معدود
داشته اند **توقیع** چه آن سست رای که از فرط سخت رویی
باکمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آسانی و توانائی دعوی
جلادت جبلی و نجدت طبعی میکند از انصرام کارها که از عهده اهتمام
او شود تن باعتراف عجز در نداده عذر از قبول امر مطاع بهانه را

عدم لیاقت انکار و نزول آن از مراتب منزلت و مقدار او در
لباس اظهار تجلّد واتقد از امتناع مینماید **مرفوع** فرمان نافذ
خسروی درباره فلان سالار باآمدن در بار انفاذ واصدار یافته
بود واو ببهانه شاقل احمال وکاتل اثقال از قیام بنهوض تقاعد مینماید
واز این راه راهی شدن بوآمدن بر و سخت دشوار می آید **توقیع**
اگر آن سبکسر بسبب کثرت حواشی وکرانی اسباب غواشی
و تنوبات تکاسل وتوانی مینماید و حرکت بهمگی علائق بروی عظیم
ثقیل می آید ما ببعضی از و اکتفا می نمائیم و بار سنگین از
دوش او برداشته بسر تنها از و قناعت میفرمائیم
مرفوع عامل اعمال توابع در توشیر خواندن هم کوشش و
اجتهاد و تکثیر مواد عمارت و زراعت آن بلاد بذل
مساعی جمیله مبلغی رسانیده که محصول ارتفاعی
را از قرار معتاد از محصول سائر فصول مضاعف
گردانیده **توقیع** دم نقد مبلغ پانصد
هزار درهم بصیغه صیله این خدمت ستوده با آن
کار آزموده و اصل سازند و برسم تضعیف
بر مرسوم مقرر را و بیفزایند و پیشه همگی تقدیم

ومزارع که از چهار سو بدان ناحیه پیوسته داخل اعمال سابقه او نمایند تا ملحق لواحق مذکوره را در معموری معموره مذکوره ملحق گردانیده بتقویت حسن عمل او رعایای همگی اعمال قوی حال و سایر محال فارغ البال باشند مرفوع بسبب کدامین جنایت جانی یا خیانت مالی م والاً باستیصال فلان و الی و استیفاء اموال و بروجه مستوفی در کمال تنکاوی و استقصا صدور یافته توقیع بموجب عقل و شرع بر سلاطین ذوی الاقتدار الحکم وجوب اضاعت منکر و اشاعت معروف واجبست که همگی همت بر مقتضای صلاح عام و نظام تام مصروف داشته اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد عالم بسوی صلاح آن صرف نمایند انتهی یعنی درصورتیکه بقای اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب فنای آرام ابناء نفس وخلل بانتظام آفاق گردد بر ارباب نفوس خیر از باب وجوب دفع ضرر متیقن یا مظنون ضرورست که آن بادی شر را از تصرف در آنچه از مبادی آنست باز دارند و شر مایه فساد او را در مصارف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه ادیان پاس ناموس نفوس و ابدان صرف نموده همگی را بشکستگی تمام صلاح نظام کلی باز آرند مرفوع از چه راه حکم جزم بعداوت فلان که همگی ارباب

ارباب اخلاص درگاه در باب دولتخواهی و براستی گواهی میدهند
بصدور پیوسته توقیع دشمنی خدا از مخایل گفتار و کردار او آشکار
وچون عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوعات اوست
درینصورت لازمست که مخلوقات آنحضرت را نیز دشمن باشد و دشمنی
خلق خدا بالطریق اولی دشمنی بادشاه را که حافظ و حارس ایشانست
ملازم دارد مرفوع فلان درون خراب بیرون آباد که از درگاه ما
برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان بنواحی بلاد رفته بود بر موجب
شهادت ثقات بتحقیق پیوسته که بعلت قلت دیانت و کثرت اخذ رشوت
اغماض عین از زلت ظلمه نموده وبسبب اخفای ستمهای گوناگون اینگونه
بیداد ظاهر بتازگی بر مظلومان روا داشته توقیع آن سست دین
بیدیانت در دار دنیا از طرف ما کشتن سخت سزاوارست و در آخرت
من جانب الله بغایت مستحق عقوبت بیشمار و خلود نار مرفوع
بچه موجب فرموده اند که نسبت ملکزاده زرسی با نسبت دواهای
حضرت رسالت بدن انسان توقیع بجهت بیرون رفتن او از
متن جادهٔ رضای ما و جدائی گزیدن از پیروی هواهای او انتهی و تقریر این
توقیع آنست که چون بموافقت و موالات هوای طبع خود که مخالفت
حکم خرد را لازم دارد از راه متابعت بمقتضای رضای ما دوری گزیده

و بمشورت عقل صلاح اندیش مصلحت خود در فرو گذاشت پیروی پدر و
ورای دانش آرای ما دیده پیداست که گزند نسبت اینگونه فرزند از تناول ادویه
مضره و سموم مهلکه در بیش از وجه سمیت بیش است و پیوستن با مثال
او از خویش و پیوند در مرتبه قطع پیوند خویش **مرفوع** از چه راه تشخیص
فرموده اند که فلان شخص مع سموم بخدا جوئی بوده نسبت توحید منتسم
نخواهد بود **توقیع** ازین رو که هر انچه بسمع او میرسد بدان ایمان می آرد
انتهی و تبیین این ابهام آنکه اینگونه مردی نادان که بر رفع شبهات اهل نزاع
و جدال توانا نباشد و هر انچه از دروغ و درست و جایز و ناروا مسموع
او گردد بدون رد و قبول و تردد و توقف آنرا در عداد بود و نبود
معدود دارد و بی تحقیق و تمیز نیک و بد آن بدان گرو گردد و هر آینه
از معاشرت معاشر محال گو ضلال جو گشته از سعادت اقرار توحید
بشقاوت انکار آن گراید بلکه زود باشد که از طریق اعتقاد مبدا و وجود
و ایجاد و منتهای مصیر و معاد خود عود نموده خویشتن را از سعادت
دارین بی بهره نماید **مرفوع** دولت خواهان دربار از موجب
صدور امر والا درباره دور نمودن فلان از حضور بارگاه
بل نزدیکی درگاه درخواه مینمایند **توقیع** سبب آنکه از روی جنایت
از راه رای درست بجانب خدعه و فریب مائل شده انتهی

است که آن زیانکاره زینهارخواره پیوسته در مقام استشاره از
متن صراط مستقیم رای صایب کناره گرفته و همواره از نهج استواء
رویهٔ صادق یکسو رفته و پیروی راه راست درست رفتاران یعنی
مستشاران مؤتمن را از دست داده در راه زنی خیرهٔ دارین اهل آنجا
مدار بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده هر فوج بجهة وجه امر عالی که بندان
ابواب منزل فلان والی صادر شد توقیع بسبب حبس نمودن او رسول
ما را از درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع السعادت فرستادهٔ درگاه
خسروی را چندین گاه در دروازهٔ او بارخانه خود موقوف و محبوس
داشته بود بلکه از امید بار وصول مراه دخول محروم و مایوس گذاشته
در مصیوت از روی وجوب مکافات بمثل پاداش حسبارت آن بی بصیرت سفیه
بدین مایه تنبیه ضرورست هر فوج بر زبان حقیقت بیان رفته که فلان
بسیارگوی و دبا باشد تا عثرت زبان که لازمهٔ کثرت گفتارست ورا در ورطه های
بی پایان فگند توقیع بسبب گردانیدن او زبان خود را با هواجی انتهی تقریر
این توقیع آنست که آن مخدوم که از قسمت نهامت و نباهت همانا محرومست و بفرط سفاهت و
بلاهت موسوم پیوسته کشتی همتش بسمت جادهٔ طبع منحرفست و بتصرف
تقلب قلبش با گردش اقتضای نفس و خواهش منش متقلب و پیداست که باز
صاحب بنخالت سوای اقتحام مخاوف و ارتطام مهالک نباشد

وازحِلمِ بالغه حضرت امیرالمؤمنین است علیه السلام لسان العاقل من
وراء قلبه وقلب الجاهل من وراء لسانه یعنی زبان دانا برالسنوی دل
او واقعست ودل نادان برالسنوی زبان او ومراد آنست که زبان
عاقل تا سخن بردل عرض نکند ورخصت تکلم نیابد بحرکت جرأت ننماید
ودل نادان برخلاف آنست یعنی بی مشورت خرد هرچه از نیک وبد گفتنی را
نشاید برزبان خداوند آن آید تا صلاح وقت ازمیان رود وکار
بزبان کم آید درین باب ازآثار ارباب صدق اخبار وعصمت کردار
وگفتار واقعست بدین مضمون که هر بامداد زبان لسائر جوارح واعضا
خطاب مینماید که کیف حالکم بخیر انتم ام لا یعنی چونید وچگونه اید احوال
شما موجب خیرست یانه همگی بزبان گویند که حال ما قرین خیریت وعافیت
است اگر تو بگذاری وموافق این منقبت خبر باتوره که لسانک کلب عقور
ان اطلقته قتلک یعنی زبان تو سگیست درنده اگر او را رها کنی ترا
بکشد وهمانا حکیم خاقانی شروانی همین معنی را عقد نموده رباعی

تیغیست زبان کشیده در کار | زین تیغ کشیده سر نگهدار
خاصه که زبان سگ گزنده است | در حبس دهان از آن فگنده است

مرفوع سبب انکار شهریار بدین معروف را که عامه معتقد آن
آنند حیثیت که هر گاه قسمت ازلی باعث فیروزی بروزی مقرر باشد

باشد هر آئینه پادشاها نزاد در ماده عطا عطایا منتی زیاده بر سائر
رعایا و برایا نخواهد بود **توقیع** باعث این انکار آنست که مبادا در و
داد و دهش بمقتضای منش انسان اجرا ماده احسان زیاده
در حق همگنان بسبب گمان عدم شکرگزاری ایشان برخاطر ما گرانی
کند **مرفوع** بچه موجب فلان مرد مقبل قبل از آن که بنفس خود تحصیل
غنا نماید یا عنایت شهریار را بواب غنا بر روی روزکار گشاید
در پله میزان غنا سنجیده اند **توقیع** بواسطه آنکه در ما بدیده پادشاهی
میدید پیش از آنکه پادشاه شویم انتهی و تقریر این توقیع آنست که
آن سنجیده مرد آزاده هم بروزگار رقبا دید بر ما با وجود چندین
شاهزادگان از روی کمال کار آگهی در ما بنظر استحقاق رتبه پادشاهی
میدید از ین رو ما نیز این مرد صائب رای صاحب نظر را که بدینمایه گرانی
قدر و مقدار بل لا ترازان ارزانیست در مرتبه اعتبار اغنیا معتبر میداریم
مرفوع منشار الحاق اسم فلان از جمله اعیان و نامداران شهر و دیار
در عداد اعدای شهریار چیست **توقیع** التشفی مدبر پیوسته از ما بقی
عمر ابد پیوند ما و مدت دولت جاوید بنیاد پایان جز ان آل ساسان
از همگی آنجز شناسان استفسار مینماید **مرفوع** ثمره ذکر خیر گذشتگان
از آبا و والاشان جز و غیر ایشان بطریق تکرار و استمرار چیست

توضیح مقصود ما ازین امر خیر انتما آنست که تا بقای عمر و روزگار سرتاسر
باقیماندگان بل همگی آیندگان از اولاد و احفاد ما و سائر اعقاب بندگان
خدای جل و علی درینباب بما اقتدا نمایند یعنی ثمرهٔ اقتدای ایشان با آبای
خود در ذکر خیر گذشتگان آنست که نفوس ناطقهٔ انسانی را بعد ازین
نشأه در عالم برزخ خواه در صورت تعلق یابدان مثالی خواه بدون تعلق
بدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور بسیار از ذکر خیر و حسن ابنا
ایشان دربارهٔ ایشان دست میدهد چنانچه اصحاب نفوس قدسی و خواص
اکمل افراد نوع بشری چون اعاظم انبیا صلوات الله تعالی علیهم و اکابر اولیا
بعد از خلع خلعت ابدان و صواعد عالم قدس حصول انس تام بدان
مییابند چنانچه حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه در خلال وصول دعا
خود استدعاء همینی نمود چنانچه فرقان حکیم بدان ناطقست آنجا که از زبان
آنحضرت میفرماید وَاجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ
تفسیر این بر موجبست که بگردان برای من زبان آخر زمانیان را بعد از
من بگفتار راست در حق من بحسن صیت و ذکر خیر و جمیل و ثنا و آوازهٔ
نیکو در دنیا که اثر آن تا روز رستخیز باقیماند و لهذا هیچ امتی از امم نیستند که
آنحضرت را دوست ندارند و بر او ثنا نخوانند و به نیکوئی یاد ننمایند و همچنین یکی از ائمه
اهل بیت عظام علیهم السلام مبلغی معین در حق یکی از اهل تمکین صیت فرموده

فرموده بود که هر ساله بموسم حج در همگی مواقف آواز بلند محاسن پسندیده

و سیر حمیده آنحضرت را برشمارد و در حق آنحضرت دعا و ترحم کند و بگوید

كَانَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ كَذَا وَكَذَا وَقَالَ كَيْتَ وَكَيْتَ وَ

لَهُ مِنَ الْخِصَالِ هٰذِهِ وَتِلْكَ و همانا از جمله نتایج و ثمرات این امر

ازدیاد رفع درجات محسنین و حط سیئات مذنبین است چنانچه در اخبار مخبر

صادق صلی الله تعالی علیه و آله و سلم وارد است که شهادت چهل مؤمن

به نیکوئی در حق تباهکاران موجب آمرزش ایشان میگردد مرفوع

موجب حکم جزم باشراف بر سقوط و وقوع فلان بمساقط و مواقع هلاک

و بوار و انتهاء غایت کار او و دخول نار جحیم باشد توقیع اینحالت حقیقت

حال و مآل مآل ریا و سمعت است نهی مجمل این تفصیل اینکه بهمات حکم قطعی است

آن آن بعاقبت بسبب قلت متانت رای درونه و کثرت تطوار باطن

بر جبلت طویت بدترین حالتیکه باعث خذلان دنیا و خزی دار

القرار بل علت ذلت و ضلالت هر دو دار است عجبی هر ریا و سمعت مبتلا

و گرفتار است و در مذهب این نکوهیده صفت که افضح و اشنع

سر تا سر شر و زور تمام است این مساق خاص خاصه این ضعیف

قوی سکنت است اگرچه زر با و ریا وزناکه اشر امور

و اضر اشیا اند در صورت مشترک بود لیکن در حقیقت

سر اینهمه شر پیمان بحیث چه با وجود اینکه آن مانع اصل فیضان جهان
وجود است و این قاطع نسل عین اعیان وجود دریا در ظاهر شر جلی است
و در باطن شرک خفی عیاذا بالله ولیاذا الیه منه و منهما **مرفوع**
از سبب جرائت و جسارت مجلسیان حضور خسروی بحسبات
صوری و معنوی که عبارتست از غیبت و عیبجوئی فلان مسئال
منه و انتهی و تقریر این عرض آنست که بکدام مایه استظهار
در حضرت شهریار چندین از نزدیکان قباب قرب درگاه
درباب فلان از ارباب اعتبار در بار ابواب نکوهش و
پژوهش عیوب کشوده اند و ازین غریب تر آنکه تمکین همگنان
در صدد این امر و در ازکار فرموده اند **توقیع** بواسطهٔ انحراف
او از استقامت و انحراف ما از حفظ آبروی او انتهی و توضیح
این توقیع مبهم آنکه چون بظهور پیوسته که آنخیانت آئین از سلوک
شاهراه یقین دیانت و دین انحراف جسته لاجرم بموجب این
جریمهٔ عظیمه ما نیز ترجیح جانب انصراف نظر عنایت و انعطاف
عنان رعایات از جهت حمایت او تجویز نمودیم از راه وجوب
مجازات مثل پاداش خیانت او بترک نگاهداشت آبرو و فروگذاشت
اعنهٔ خوض همگنان درباب تعرض هتک حجاب عرض و مسامحه

مسابله و مسامحه فرمودیم هر توقیع از سبب تقدیم فلان با کمینگی
او بر بزرجمهر با جلالتش سوال مینمایند بجهت انکه شیوه ستوده ملک و دولت
اشراف و تقدیم ایشانست انتهی و تحریر و تقریر این توقیع برینوجه که
مقربان درگاه در باب اقدام شهریار بتقدیم فلان ناشائسته با وجود
عدم باعثی و حصول مانع از فرومایگی گوهر و کمبایگی نهاد و فقدان
اصالت و قلت حالت بر مثل بزرجمهر حکیم عظیم المحل عدیم المثل با کمال
جلالت و فضل که جای غایت توقف و تاسف است نهایت تحیر و تحسر
دارند و با اینمعانی نظر بملاحظه مقتضای شیمه کریمه خسروی که بر
داعیه اکرام اهل بیت کرمت مجبول است اسباب تعجب همکنان در نهایه
زیاده کردد توقیع بسبب آنکه تنبیه مصلحت سودمندترین دواهاست
انتهی تبیین و تتمیم این توقیع همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
درباره تادیب ارباب رعونت و اعجاب العجب سائر ابواب است و تعجب
اینکروه دانش پژوه در نهاده بغایت عجیب نما و غریب سیماست
چه معنی که پسندیده ترین دوای و از خودپسندیست اگر بفرض محال جای
تعجب خردمندان باشد هر آینه استعجاب از خودپسندی و اعجاب اهل
حکمت و ارباب آداب از خویشتن بینی صد چندان خواهد بود هر توقیع
موجب منع و ابعاد فلان محتشم از قرب درگاه بعد از عزل خدمت ریاست

خدم و سیاست حشم با وجود ابتنا و استناد آن بر مبانی کمال و توق
و اعتماد جهت توقیع بسبب اظهار نمودن و آنچه مذموم گشت از جهت
انهی و تقریر این معنی برین وجهست که چون تبازکی ناشایستگی او بسبب
بروز مواد بعضی از ذمائم اخلاق مکنونه از بغض و حقد و کینه برتبه
ثبوت پیوست هرائنه تفویض خدمات نزدیک خسروان بدنیکونه
تیره درونی خیره روان بعد از ظهور آن از راه کار رعایت دورست
مرفوع درینولا گروهی از رعایا بدرگاه والا آمده ابواب شکایت
از فلان دهقان کشوده اند که بفرموده فلان حفر نهری که بر اراضی
ایشان سکندر نموده با آنکه استیفاء حق ممر پنج ستونی نموده اند بنا
ادعای حصول کثرت مضرت باراضی مذکوره بدان راضی نیستند
توقیع سلاطین عدالت دین و احسان آئین از مواد فوائد عام
منافع کلی نظام بسبب مضرت خاص و آفت جزئی دست باز ندارند
چنانچه مقتضای حکمت کامله حضرت آفریدگار گیتی جل شانه نظر بعموم
منافع و مصالح عالم و عالمیان منفعتهای بی‌منتهای در نهاد آفتاب
بودیعت نهاده اگرچه فی الجمله ضرری تابع وجود فائض الجود آن
افتاده هم مرفوع بحجه ذلیل فرموده اند که هرگاه پادشاه داد و
دهش گستر از پاسداران و نگاهبانان خود جدا ماند هرائنه تعبوری ص

صون خدا ایکه در هیچ حال از وجدائی نگزیند محفوظ و محروس گشته
از کید اعدا در ضمان امان آنحضرت مصون و معون باند توقیع
بدین دلیل قطعی که بادشاهان عادل بمنزلهٔ ارواح عالم و رعیت
در مرتبهٔ اجساد و هر گاه ارواح از جسد نزع نمایند شکی در موت او نباشد
انتهی یعنی مادام که حضرت آفریدگار جلت شانه بحکم حکمت کاملهٔ نظام سلسلهٔ
نظام عام جهان و جهانیان خواهد هر آئینه وجود جهانبانی را که وسیله
حفظ آن نظام و مایهٔ آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارد فروغ
علت استحسان امر نفاذ باخراج لسان از قفای فلان جنیت توقیع
باعث آنست که از زبان ما نقل نموده آنچه ما آنرا نگفته ایم از آن
سخنان که در آن ضرر عالم و فساد رعیت است انتهی و توضیح این
ابهام آنست که آن شر انگیز بسبب سخنان دروغ بفروغ بر ما بسته که
از آن جز ابواب ایصال و فساد کلی بصلاح نظام کل نگشاید و از
رسیدن آنها بمسامع فتنه انگیز بتغیر قیام ضرر
عام بخواص و عوام گیتی نرسد هر فروغ از جهه اراده
امر والا بکوتاه ساختن دست تصرف والان والی از تصدی
اعمال ملکی و مالی سرکار عالی بسمت اصدار یافته توقیع
بسبب منع اعوار از نفاذ امر آنکه فراز مرتبهٔ او دست او را

از نفاذ امر بر آنکه فرود پایه است ممنوع داشتیم انتهی یعنی بنا بر وجوب
مکافات انواع جنایات بدکرداران همثال آن چون از امتثال مضمون
مثال زبردست خود سر باز زده لاجرم ما نیز بدین جریمه عظیمه امر نافذ
او را بر زیردستان خود شر از جریان باز داشتیم تا مگر چون شدت
حدت ضعف و وهن پس از قدرت و امارت عزل بعد از امارت
دریابد بموجب آن از فرمان واجب الاذعان زبردست خویشتن سر نتابد
مرفوع موجب امر بافراط سرزنش فلان دیرینه معتمد که آبا عن
جد در راه آبا و اجداد خسروی بجانبازی زبان زد خواص و عوام
چه باشد توقیع خلط او با اهل ابتلا بغضب و سخط ما و سابله
در ام بطش و قهر ما موجب انشده انتهی یعنی فرط معاشرت و آمیزش
او با مقهوران و مغضوبان با آنکه بنفاق منسوب و بسبب عدم اتفاق
منکوب اند اگرچه از خواسته از سوء مذهب حسن ارادت به دل کدورت
مشرب صفای مودت باطنی نخاسته باشد لامحاله دلالت
ظاهری بر سهل انگاری و سست گیری عائله خشمگینی و غضبناکی ما دارد
مرفوع بچه وجه تجویز صدور امر مطاع بایقاع انواع شر و ایصال
اقسام نکال درباره فلان فرموده اند توقیع بسبب آنکه خیر جاری و
بر دائر ما از سایر اخیار و ابرار باز داشته مرفوع از چه فرموده اند

اند که فلان منحوس از روح حق جل و علا بتحقیق مایوس ست **توقیع**
آن شقاوت کیش همانا باختیار خویش آثار سنگدلی و قساوت نسبت
بسائر عباد نه برافت و رقت ایثار نموده و اینگونه ناسعادتمندی
بیشائبه شک و شبهه از امید بخشائش عام آنحضرت بی بهره باشد
مرفوع ازچه راه فرموده اند که سبیل متولیان امور عامه و دواوین خاصه
متصدیان دیوان مظالم آنست که یکان یکان در مجالس احکام خود
از همگنان جدا نشینند و در نواحی نشیمن خویشتن راه هجوم مردم
سیما ظالمان مظلوم نما ندهند **توقیع** حقیقت این امر بحقیقت
آنست که ازدحام در امثال اینمقام موجب قطع طریق و تحقیق
اصول امور و مانع تعمق غور افعال و کنه اعمال و باعث غل و
غش قلوب و اقوال است **مرفوع** بچه دلیل در معرض بیان
حقائق بزبان حقائق بیان آورده اند که سبیل خردمند آنست که بهیچ جهت
دام فریب غرور در راه اقران و اشباه خود نگذارد **توقیع**
بسبب آنکه بر موجب چوب مکافات مثل نخست خود در آن دام فتد
مرفوع درینباب از اوامر خسروی سوال مینمایند که شایان آنست که
هنگام تفریق صلات بر مردم بر فلان تفریق کلام نماید. انتهی
و بستیین این ابهام آنکه هرگاه ابواب عطایای این درگاه

که پیوسته برروی همگی رعایا و برایا بازست برای ایصال مرسومات مستمره و مشاهرات جاریهٔ اجاد حشم واجناد و تازگی گشاد یابد باید که بهره فلان جز مواعید امید افزا چیزی دیگر نباشد **توقیع** بواسطهٔ آنکه او کلام را در مقام کردار جای داده انتهی یعنی چون از زبان ناشایستهٔ مرد در اوان کار و میدان گیرودار امری جز گفتگوی لاف و گزاف رومند هد و سوای قول بیجا در مقام فعل امری از و بعمل نمی آید باید که بسخنان رضا آمود رجا آمیز خرسند و خوشنود گردد

هر فوعهٔ بجه سبب فرموده اند که فلان قدیم الخدمت سزاوار نهایت مراتب اسارت و بدیت انتهی یعنی فلان بندهٔ دیرین که پدر بر پدر داغ بندگی بر جبین و کمر پرستاری بر میان دارد با وجود عدم ظهور عصیان چگونه سزاوار انواع آزار و بیزاری بر و حکم فرموده اند **توقیع** بجهت آنکه روح و جسمش پروردهٔ نعمت و برآوردهٔ تربیت ماست و با وجود اینمرتبه حسان از اندیشهٔ اسارت ما غفلت میورزد انتهی یعنی آنکه آزرده ناسپاسی و کفرانش که در معنی است انواع کفر آنست در مقام برارت دمت همت از حقوق حسان آن ولی النعمت حقیقی حق اسارت بجا می آرد و با آنکه ارواح و اجساد آن واجدادش نیز بتقویت نعمت عدل و احسان و لشکرگاه آل ساسان تربیت

ازو ازچه روییست ... بیقصوری ... و با وصف ... وتنش همه پرورش یافته نعمت و تربیت ما بود لهذا است با وصف انقیاد نکو ای کردن خیال ... کفران اقسام کفر کفران است و کفران عطف خود نعمت ... نیز بعضی ... سخت ترین علیه النعمة ... تعبیر فرموده پس ... که کفران نعمت منعم ... محدثین بود در حل حدیث ... دهلوی که از اکابر ولی الله

تربیت یافته انداز بد اندیشی نیکخواهان این دولت غفلت نمیورزد مرفوع
از موجب این فرموده که بر ملوک نگاهداری و پاسبانی اسرار و ناموس
خود از اصحاب شره و حرص واجبست سوال نموده میشود انتهی تقریر
بیان اینمعرض بدینوجه است که حقیقت پژوهان درگاه درخواه کشف غطای
خفا از سر اینفرموده شهریار دارند که بر عامه ملوک خاصه پادشاهان حازم
لازمست که نقود اسرار مکنونه خویشتن را مانند نفوس نفیسه خود از خداوندان
طبائع خسیسه یعنی ارباب حرص و طمع و اصحاب آز و شره باحتیاط تمام نگاهدارند
توقیع سر اینمعنی آنست که جواهر اسرار عظیمه ملوک که ستر آن باعث حفظ ابدان
و نفوس و اعراض و ناموس همگی اهل آفاقست از رازهای نهانی سائر
اصحاب النفس کریمه باخفا و اسرار اولی و انسب است تا بسبب خساست
طبائع آن ادانی بزخارف دنیه دنیای فانی فروخته نگردد مرفوع بچه دلیل
فرموده اند که وصحبت میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات تساوی و تکافو
بعمل نیارند انتهی تقریر این اجمال آنکه سبیل والیان ولایات آنست
که بمقتضای کاردانی و معامله فهمی عمل نموده نخست بمراتب
هر یک از کارکنان و عاملان نظر درست درنگرند و میان
همگی متکفلان اشغال از کافی و عاجز و کارگزار و بیکار بمقدار
تفاوت اقدار ترجیح و تفضیل نهاده قطعا تسویه بکار نبرند

توقیع از این راه که ناقصان بحکم استویه گمان فضل بخود برده خویشتن را
قدری و مقداری می نهند و کاملان از آن رهگذر خود داری
کرده تن بکارها در نمیدهند و بضرورت از نیمعنی در هر دو صورت
بسی خلل در بنای پیشرفت امور افتاده آبروی کارها بریزد و رونق
از کارخانهٔ روزکار برخیزد مرفوع از موجب این امر سوال
می رود که فرموده اند که از لوازم حزم ملک آنست که چون
کارها بشائستگان اعمال فرمایند باید تا دیگری که مستوجب سپاس
انکارها باشد در خاطر داشته باشند انتهی یعنی بچه وجه از روی
حزم فرموده اند که بر سلاطین دوربین از راه حزم واجب عقلیست که
هرگاه تولیت عملی ملکی یا مالی بکاردانی تفویض فرمایند برای
استظهار پیشرفت آن کار دیگری را از اهل کفایت و درایت که
باصابت و اصالت رای و رویت اشتهار داشته باشد چنانچه
از روی استحقاق و استعداد تکفل آن شغل تواند شد پیشتر در نظر پایه نگه
داشته باشد توقیع چه اگر حادثهٔ روی نماید و کسی نظیر او نباشد
لا محاله کارفرما در انحالت محتاج گردد برفع وضیعی یا تشریف خسیسی
در آنصورت بدان ماند که باختیار عقابی از دست دهد و از سر اضطرار
زاغی بجای آن بکفد ارد انتهی و تفصیل این مجمل آنست که بر

که بر تقدیر بمقتضای قدر مقدر و قضای مقضی او را امری ناگزیر

رو نماید و نظیر او عملداری کافی متکفل آن شغل خطیر را که تاخیر بر نتابد

بیابد ناچار بجای آن کارگزار شایسته یکچند بایسته نیازمند گرد

و بسبب سلوک ناهنجار او که از نقص و زلل خالی نباشد انواع وهن

و خلل در بنای عمل راه یابد هر فروع از کدامین حرکت ناشایسته

فلان سالار خدمتکاران و معتمدان بر سبیل استنباط نادولتخواهی

شهریار و خواهش و رکار دولت دیگری از اولیای عهد دولت خسرو

فرموده اند توقیع از اینکه در باب انعقاد امر بیعت ولیعهد دولت

و استحکام عقد کمال مراتب استعجال اشت انتهی یعنی آن شست عهد

از فرط سختی وی همواره درباره متانت حبل پیمان ولیعهد دولت

و استحکام عقد عقده بیعت او ساعی و داعی بوده استعمال این رای را

در نظر عاقبت بین با سبیل وجوب استعجال تزیین میداد و اینمعنی اگرچه

بحسب صورت بر نیک اندیشی دولت با خیرخواهی این دولت خانه دلالت

دارد دیگر چه از بدسگالی خالی نیست هر فروع سبب صدور این فرموده

چه بود که ظهور مراتب صفای عقیدت اولیای دولت در هر رتبه باید که

با اظهار آن نیازمند نگردد توقیع ثمره این شجره ثابت الاصل نابت

الفرع آنست که هر گاه در مقام اثبات آن بر خلاف عادت معهود از

والله اعلم بالصواب

تبنین بنیه و مین غنی بلکه از دعوی نیز مستغنی باشند بنابرین صورت
بضرورت در هنگام اخذ عطایا از وساطت تعریف متعرفان و
وسیلهٔ شفاعت شفیعان بی‌نیاز خواهند بود مرقوع در معرض بیان
حقائق بنیان فرموده اند که دعا در حق ملوک عادل اگرچه بظاهر خاص ایشان باشد
در حقیقت شامل عموم رعایا و برایا نیز هست توقیع ازین رو که ما مانند
ارواحیم و رعیت مانند اعضا تنهی و تبنین و تتمیم این توقیع مبهم آنست که
چون زمرهٔ ملوک داد گر در هش گستر اجساد عالم را بمنزله ارواح اند
و همگی رعایا در مرتبهٔ اجزا و اعضا آن اجساد مقرر است که قیام
اجساد بقیام و قوام ارواح منوطست لاجرم دعای کل
بعینه دعای جزو خواهد بود مرقوع بدست آویز کدام رتبه زیاده سری
امر والا در بارهٔ فلان از اعیان دولت صدور یافته که پایهٔ قدر
و مقدار او از انچه هست فروتر آرند و دست قدرت او را حسب المقدور
کوتاه دارند توقیع از ارادهٔ عروج زیادهٔ او بر مدارج علیا و صعود
مراتب والا که حصول آن و آیهٔ بالا دست نه درخور پایهٔ نسبت
اوست و ازین بالاتر انکه این پایه ترقی بتوسل اظهار تنزل درجات
قدر و مقدار دولت و ادعای تقلیل مراتب قدر او ولیاء آن در نظر
بینش با نگر دارد مرقوع غور رسان حقائق اسرار از روی استبصار استفسار

استغنا ر دلیل ہمینمی مینمایند کہ خسرو فرموده که قوام ملک و دولت بعض و فور اموال و کثرت جنود نیست توقیع بدین دلیل که باوجود اموال و جنود بدین و دانش محتاج اند چه این هردو مشید و مؤید ملک اند انتهى و تقریر این توقیع آنست که پادشاه با وجود حصول اعداد و اموال بہیچوجہ از استحصال دین و دانش بروجه کمال مستغنی نیست چه این دو امر جلیل القدر موسس و ممهد اساس ملک و حافظ و مصلح مزاج دولت اند از عروض مفاسد و موجب اعاده آن از بنیاد تزلزل و اعوجاج بصلاح ثبات و استقامت مرفوع بنا بر مقتضای اطاعت امر مطاع شهریار در باب اصدار فرمان متضمن تنبیه و تذکیر مهبود وزیر که ابواب سوء آداب بحسب ظاهر مفتوح دارد سوال میرود که فرمان عالیشان بچه مضمون صدور یابد توقیع فرمان نافذ بدین مضمون انفاذ یابد که مهبود وزیر را بهر وجه سود حال و بهبود عهد استقبال در دانستن و کار بستن این معنیست که وزرا بمنزله لباسهای ملوک اند که از خصوصیات آنها به نیکی و بدی خصائل ایشان قیاس میتوان نمود انتهى و تبیین این ابهام آنست که پیراستگی ظاهر وزیر نمودار آراستگی باطن پادشاهست بزیور آداب ملکی و خصائل ملکی که از دلائل سعادات فلکیست چنانچه حسن و قبح گردار و گفتار وزیر دستور

و استقامت و اعتساف شکوه روش او با نزدیک و دور برهان
حسن سلوک و نموِ شایست ملوکست بر موجب این قضیه مرضیه خردمند
گفته اند که بر زبردانا و اجبست که چندانکه توانا باشد برای پاس
ناموس دین و دولت و حفظ صورت و نعمت ملک و ملت حراست
ظاهر و باطن خویشتن نماید تا بدین سبب از دنیا و عقبی معاقب و معاتب نباشد
هر فوع بجه موجب فرموده اند که لوازم شکرگزاری و سپاسداری ملوک
بسبب دفع انواع آفت و رفع اقسام مکروه از موجبات مخافت
از یشان بر ذمت همگی رعایا و برایا بوجوب انست و اقربست از ایصال
مطلوب و اعطاء مرغوب ایشان توقیع مطمح نظر حقیقت نگر
درین قضیه آنست که از نتایج عطا و جود و ثمرات وجود ملوک آنچه
در ظاهر و باطن بعالمیان میرسد باعتبار قدر و مقدار متناهی و
محدودست و آنچه از آثار افضال و احسان آشکار و نهان
پادشاهان در ضمن بازداشت مکاره و مصائب و نگاهداشت
از آسیب حوادث و نوائب از یشان با نام و صول میاید در حسن
ذاتی و نکوئی و انتها حدی و نهایتی در نفس الامر ندارد مرفوع
بموجب حسد و رکدامین خیانت پر تو نظر عنایت از فلان و زیر
باز گرفته سزاوار اسقاط از پایهٔ والای وزارت و بالاتر از آتش دانسته اند

اند توقیع آن سست رای پست رویّت بسبب تقویت زیاده
در مادهٔ سوء تدبیر کمال ضعف و وهن در بنای پیشرفت کارهای
سرکار راه داده چندانکه از سلوک ناهنجار او مواد توفیر و تکثیر ارتفاعات
عقار و ضیاع و محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته مرفوع
عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و
تمیز از قدم نسب و کرم گوهر توقف دارند توقیع چون تشریف و
تمجید جدید سلطانی نازل منزلهٔ نسب قدیم انسانیت هر آئینه
فلان و اشباه او با متیاز تشرف دیرینه بی نیازاند انتهی
و تتمیم این مقصد آنست که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
مزایای نفسانیست که در حقیقت بمثابهٔ فصل نوع انسانیست چه لطافت
اصل و شرافت نسب فی الحقیقت گوهر مرتبت نه جوهر ممیز و
گرامی داشتن ملوک خرد و رخردمندان پرورش یافتگان پایه
سرفراز را بمقتضای فضائل نفسانی و خصائل ملکی و انسانیت بودن
فلان بن فلان و برمرکز این محیط دائرست مثل سائر کن عصامیا و لاتکن
عظامیا یعنی خویشتن را بنفس عصامی خود که عبارتست از نفس متصف
بکمالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و بمنتسبی تودهٔ استخوانهای
فرسودهٔ پیشینه آبای گذشته مناز و این عصام نام

حاجب نعمان ملک عرب است که فی نفسه کمال شرافت ذاتی و کرامت
خلقی داشته و گفتار اوست که نفس عصام سوّدت عصاما
وعلّمته الکرّ والاقداما وبهما اشارت بذمینی حقیقی نموده حضرت
امام برحق و امیر مطلق علی بن ابیطالب علیه السلام آنجا که فرمود
الشّریف من شرّفه السّلطان یعنی شریف آنست که سلطان
اورا بسبب شرافت نفسانی او مشرف کرده اند و ازین عالم
ست گفتار مامون عباسی و بقول عبد الملک اموی نحن الزّمان
من رفعناه ارتفع ومن وضعناه اتّضع یعنی مازمانیم مراد
ازانکه میگویند زمان چنین با چنان کرد هرکرا ما بلند مرتبه کردانیم رفیع
القدر کردد و آنرا که پافرو گذاریم وضیع الشان و پست پایه شود مرفوع
فلان بازرگان بیشه در منزل خویش پیروی شیوه نکوهیدهٔ اهل لهو و لعب
پیش گرفته چندانکه این امور ناپسندیده را دانسته و دیده از
همسایگان نهان نمیدارد توقیع اگر این اعمال را در جوار بانظر تو بجا نیا
جای آن دارد که همی مردم برین سبیل باشند نهی یعنی اگر هر نابکاری از جمله
جهله و زمرهٔ فجره در عدم اظهار و اجهار فسق و فجور با وجود انیر تبه نفاق
سوق شوق برد و تیرهٔ آن تیره ایام سلوک نمودی هر آئنه راه معاملت
ملوک و ابواب مواخذات ارباب احتساب بر همه باز بسته بودی مرفوع

مرفوع فلان عامل با وجود عدم ابتلای آفت کری خود را همانا از روی حیله کری بناشنوائی اشتهار داده توقیع آن مسکین را درین مادهٔ شقاوت زیاده اعنی سبکی ثقل سامعه بر خویشتن پسندیدن بسند ست و تادیب و تنبیه او باوجود کمال نباهت در بلیهٔ اظهار بلاهت بتجویز سفاهت ناپسند مرفوع فلان قائد از طغیان مادهٔ عصیان زائد بکشف قناع ترک طاعت قناعت نمینماید بلکه بنغمهٔ خارج آهنگ ارادهٔ بغی و خروج از پرده بیرون میسراید توقیع فرمان نافذ بانفاذ تا شرّ آن نافرمان بر کسر چشمهٔ طغیان شور و شر ست اصدار یافت تا باعث سر براهی سایهٔ بیراهه روان وادی تباهی گردد مرفوع چون فلان نائب مهاذریون کاتب دیوان سرکار بر سبیل تکرار از روی طلب راه بار در درگاه شهریار یافته ازین رو مهاذریون گرفته خاطر و پراگنده درون می ماند توقیع همانا مهاذریون را نا امید اند که مردان

برای کارها در کار رند نه کارها برای مردان و نظام برخی از مهام
حضور موجب و فور خواندن و سمت نه امری دیگر از امور دیوان
مرفوع بهرام خویش و بند خسرو و آهنگ صید و سیر در بیولا از درگاه
والا بطواف اطراف و ارجاء دار الملک از جای خود برآمده انتهی
یعنی تا بندار شکار اندازی و بهانه تماشای متفرجات مطلق العنان شده
بحکم احتمال قرب وقوع بداندیشی که لازمهٔ نزدیکی نسبت خویش است
اهمال و اغفال او از راه رعایت حزم و احتیاط بنهایت دور است و
عدم ارخاء عنان او بسبب اینمعنی در هر دو صورت ضرور **توقیع**
چون خوشی با صید و رکوته اندیشی مانع تفرج و سیر ایشان نمیشاید
نا دام که از بهرام آید آرزو نماید او را از موجبات مسرت و التذاذ خود
باز ندارند **مرفوع** بزعم عامهٔ اولیاء دولت از اعطاء صد بدره نقد
و هشتصد نفر از جنس تور و بقر و یازده هزار راس گوسفند بصاحب
سرزمین بازن تا مگر از بغی و فساد بشاهراه اطاعت و انقیاد
گراید و بنابرین سر رقبهٔ خود سری از ربقهٔ فرمانبری نتابد و تمکن
عظیم و ضعف قوی در اساس ناموس سلطنت عظمی راه نمیابد
توقیع هرانکه بدین سرمایه تصمیم تسخیر آنمرز خطیر بندگی سرکشان
آنسرزمین سپهران و استعباد مر از اده بیپنهاد اراده سازد بهانا تجارتش

تجارتش رائج آید و کفهٔ ترازویش راجح نماید **مرفوع** جمهور عوام
عموم سماحت کف جواد ملک اکر خواص و مزایا ان مستوفی راحت سایر
رعایا و برایاست مشرف برا و اهل درجه اشراف میدانند **توقیع** همانا
معلوم این مساکین نیست که هر انکه مستحق را از خود محروم گذارد
نه او مالک آن مالست و نه آن مال برای وبهره از ثبات و بقا دارد
مرفوع والی ولایت ارمنیه درخواست موجب کثرت ستایش
ملک در بارهٔ ملوک پاستان و باعث ترجیح خسروان عهد ماضی بر
سلاطین عصر باقی میباشد **توقیع** والی بداند که هر انکه حق ماضی وفا
نموده در برگذاشت طرف بزرگان گذشته فروگذشت نماید لامحاله
در نگاهداشت حرمت و حفاظ باقی و اداء حقوق نعمت ایشان برو توانا
نماند و او را نیز جای چشمداشت رعایت جانب از سایر اقارب احباب
بعد از خود نباشد **مرفوع** همگی اهل شهر و دیار رسا محنت شهریار را در بارهٔ
گروه یهود که بدشمنی دین و دولت منسوبند بدولت و بخت عالم
بالا منکوب ناپسندیده می پندارند و درخواه قطع مواد امداد دل التماس
طرد و ابعاد ایشان از بلاد ایران شهر میدارند **توقیع** انطائفه درگاه
که درین درگاه در عهدهٔ تعهد و بنا تفقد دولت خسروان بوده در
ظل حمایت و رعایت ما نیز آسوده اند و همانا مستحسان امثال این

قبیح که در حقیقت قبیح آرایند ازان غافل اند که اینگونه صلاح محض فساد
ملک و عین عیب و شین ملوکست مرفوع فلان سپهسالار راز
سلوک شاهراه اطاعت شهریار با نحراف عصیان و اعتساف
طغیان مایل شده توقیع همانا ازان شقاوت نصیب که نصاب
نقض اطاعتش بکمال رسیده مواد سعادت آسمانی بانقطاع پیوسته
مرفوع شکوه کیسران هنگام بازگشت بر خیل آزادسپهبد که سرخیل
بندگان نیکو عقیدتست گذشته طغیان ماده عصیان بیاد به نسوب
دارند توقیع اگر اثری از صحت این خبر باشد هر آئینه سپهبد بشامت
خاصیت نیت بد هم بردست یکی از زیردستان خویشتن بسیف مسلول
بغی خود مقتول خواهد شد مرفوع برخی از اهل بصارت ناقد و بصیرت نافذ
اختصاص دادن فلان نا آزموده باطن را بدون امتیاز ظاهر بترقی
مراتب خواص مقربان درگاه دور از راه میدانند و حال آنکه در زمان
ماضی لهبد قباد از وی خرسندی و رضامندی نداشتند بلکه تا این دم
هراسان بودند توقیع این ستوده سیرت آزموده سریرت در عهد
قباد حق بندگی خداوند خود در لباس غایت صلاح دولت و پاس
ناموس ملک و ملت ادا میکرد و با ظهار دوری معنوی صوری
از ما بهبد زمان تقرب می جست و ازین جهت آزاده مردی زاده در خور و انواع

انواع استظهار و عضد و سزاوار کمال اعتبار و اعتماد باشد

مرفوع مهرک از بندگان قدیم الخدمت بزعم خود استیفا بهای حق

خدمت دیرینه نکرده باوجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمات همه خدمه برعایه

ملوک خاصه آبا بعظام تقدیم داده توقیع چون مهرک بنای اعتماد

بر عماد خدمات سابق نهاده باوجود تقصیر خدمت در زمان لاحق

حق بندگی ناکرده نیز از ما میخواهد هر آئنه برای تنبیه او و سائر مقصران رسوم

او را باید که پرستاران که در هیچ حالی جای خود را در پرستاری خالی

نمی گذارند بازخرد فرموده ایم مرفوع بنجه دلیل بر سبیل تکرار سفیر باید که

وفای ملوک بعهود خویشتن نتیجه ظفرست بر دشمن توقیع چه غدر که

ضد وفاست موجب عدم وثوق اولیای دولت بموالات میشود و جد

وجهد اعدا در محاربه بسبب نومیدی از مصالحه دو چندان میکرد

و یک تن کوشنده با امید و از بیشترست از جمعی کثیر ناامن باوجود

یاس انتهی بنابرین مقدمات وفای بادشاهان باعث تضاعف

اعتماد دولتخواهان بر ولا و وداد خواهد بود و علت اطمینان قلوب

همگنان بثبات اساس مصالحه و معاهده موجب قلت

کوشش دشمنان خواهد شد و این دو صورت بضرورت

غلبه ظن بر بروزی شدن فیروزی نتیجه بخشد

مرفوع باعث تغیر رای شهریار از خوشنودی و رضا بکراهت و بغضا
درباره فلان عملدار چنانچه از مخایل کردار و گفتار ملک اشکار میگردد جهت
توقیع آن بیکاره در هنگام تفویض اعمال همواره بتقدیم معذرتهای
ناپسند اقدام مینماید مرفوع مکرر بزبان حقیقت بیان شهریار
میرود که سزاوار و روا آنست که بر امثال و اشباه خود چون بغضب پادشاه
در اینه هیچ وجه شماتت روا ندارند توقیع موجب این امر منکر آنست که
بهنگام وقوع در مثل این بلیه شماتت دیگران درباره او بموقع خود نباشد
و بدین سبب معصیت و چندان نگردد مرفوع بچه موجب شهریار
انکار منکر آن تشریف تقدیم خسروان را در حق جمعیکه شرف ماضی و
مجد قدیم ندارند منکر و ناپسندیده میشمارند توقیع درین امر مطمح نظر
دور نگر ما آنست که در مادهٔ امتیاز پدران ایشان بتشریف زیاده ملاحظات
با آبا ما باز نگردد پیش از آنکه جلالت پیشینه و اصالت دیرینه داشته باشند
مرفوع همواره در مجاری کلام بر زبان خسرو جاری میشود که
ستم نومیدی بر امیدواران بقیدی اعمال و اشغال خود روا
ندارند توقیع بواسطهٔ آنکه ظلم از آن شغل باز نگردد انتهی و در بعضی
از نسخ بجای لفظ عن درین توقیع که لئلا یرجع الظلم عن الشغل
لفظ علی واقعست و بنابر نسخهٔ اولی ظاهر امر از آن باشد که جور یکه هم

بیم وصول آن باعمال خود از خیانت عمال میداران اعمال و آشتید
بسبب بیمروتی دربارهٔ ایشان مبادا از آن اعمال بشما راجع گردد یعنی
عواقب وخیمهٔ آن بشما سرایت نماید و در صورت نسخهٔ علی هذا معنی این
باشد که ظلم مظنون که خوف سرایت آن بشغل مذکور داشتید مبادا
بهمان شغل باز گردد یعنی شآمت جرمان اهل جا بسبب احتمال اصابت
خطر خسران بفروع آن شغل مبادا یکباره باصل شغل از زیان آرد مرفوع
بجه دلیل فرموده اند که شغلان اشغال ملک مال جمعن مخزن اموال
خویشتن را از وجوه خیانات آکنده سازند گویا معدهای خود را از سموم
انباشته باشند توقیع بجهت آنکه بقای آن عمال و بقای حیات آنها
بمقدار بقای حاجت باشد بدانان انتهی تبیین این توقیع ابهام تضمین
آنست که کارفرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان روا داشته
اند بر نفس و مال آن خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج
باشند و چون بی نیاز شوند هر دو را در معرض تلف آرند جهت مشابهت
این بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده بپاید تا آنگاه که
اثر آن پدید آید همچنان عدم تأثیر ستم خیانت در مال و نفس خائن و بقاء
آن بمقدار مدت نیازمندی باشد بدو و تا آنگاه که وقت استغنا از و
درآید در حال اثر خود ظاهر نماید مرفوع بجه رو فرموده اند که فلان

منهی که انهار اخبار و ابلاغ وقایع فلان ناحیت بدو مفوض بود
شگفت نباشد که در بن زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه ما
نام او برده خبر او بعرض ما رساند توقیع ازین راه که طریق اخبار از ما
مسدود ساخته انهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب برید
یعنی منهی کور از روی پست رائی و کوته اندیشی از بیم یا امید بولات
و عمال و لایات و اعمال متعلقه بشغل چندان مسامحت و مساهلت
بکار برده و تا حدی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را بتاخیر انداخته که راه
پیشرفت کار را بر خویشتن تنگ ساخته چنانچه رفته رفته سررشته
آمد و شد روزنامچهای اخبار را سمت انقطاع پذیرفته چندانکه کارش
بدان مقام کشیده که بجای او منهی دیگر باید تا مگر خبر او بدرگاه والا ابلاغ
نماید هر فوج بکدام دلیل اکثر اوقات میسر نیاید که ملوک را در هر باب
طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه احدیت
توقیع بواسطهٔ آنکه راهنمای آرای ملوک در تدابیر پراگنده است
بر موجب افتراق اسباب صلاح و سداد در تحیت و غایت رعیت غیر از
طاعت چیزی نیست انهی توجیه این توقیع آنست که طرق امور سلطنت
از روی تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی و تشعب و تفنن جهات سیاست
رعیت و سپاهی همانا غیر متناهی است و سبیل همگی رعایا و برایا سوای سلوک

سلوک طریق اطاعت ملوک امری دیگر نیست مرفوع بچه وجه فرمودند
که از زبان فلان قلت و کمینگی او دانسته میشود انتهی زچه رو در
معرض بیان حالات مردم فرمودند که کمی پایه گوهر و کوتهی پایه نظر
فلان از بسیاری سخن بصرفه و درازی زبان او پیداست توقیع
بواسطهٔ آنکه بزبان خود اظهار نموده آنچه ما در پرده بدان امر کرده بودیم
تحجاب دربار در باب حجاب وانتهی یعنی آنچه در باب تحجاب دربار گفته
بودیم از منع در دربار بنا بر کمی بصیرت و بصارت بزبان خود در سر انجمن
اعلان و اظهار آن نموده مرفوع نظر بچه مصلحت فرمودند که اغماض
عین بباب فلان شایسته نداز انتهی تفصیل این مجمل آنست که تغافل و
تجاهل عارفانه در حق فلان بطالت کوش جهالت کیش سودی ندارد
وچشم پوشی که نزد بصارت اهل بصیرت دور اندیش انفع لذویه اصحاب
فسادست وانبه انتبا باشت او را اصلا بصلاح نمی آرد توقیع بواسطه
آنکه علم او بعلم ما بنفاق و صحابت انتهی توضیح این ابهام آنست که سبب
حکم بعدم صلاح حال فاسد آنمجموعه مفاسد اطلاع اوست بر اطلاع ما بخبث جبلی
و نفاق قلبی و مرفوع از سبب مبارزت شهریار بزبان دشمن بنفس خود سوال
میرود توجیه این مرفوع آنست که چون دانایان درگاه افراط میل و انحراف خسرو از
استقامت صراط حزم و احتیاط باعتساف پیرایه تهور و تجاسر از راه عاقبت بینی تجاوز

دانسته و میدانند که دور اندیشی نظر بر انجام نکر شهریار که بغور اشیا فرو دیده

اینطور امور انا پسند خرد مندان میدانند پس از چه رو دیده و دانسته

خلاف فهمیده و نکرسته عقل تجویز فرموده میشود **توقیع** چون آوازه اظهار

دلاوری ما در سراسر آفاق اشتهار پذیرد و در انفس و دست بود و شمن

افراط صلابت و صولت و کثرت سطوت و مهابت نقش قرار گیرد دائره

جمعی از بد اندیشان که خاطر ایشان از ما جمعیت داشت از اندیشه

پریشان گشته از ما حساب بسیار خواهند گرفت و خاطر خیر خواهان که در

هر صورت خواهان خیر میباشند بهمین معنی از کید ایشان اطمینان دیگر

خواهد پذیرفت و قواعد دین و قوائم دولت به وجه از سر نو استقامت

خواهند یافت **مرقوع** باعث امر باخراج فلان از زمره خواص درگاه

اولیاء دولتخواه چیست **توقیع** سر این معنی آنست که نفائس جمع اسرار نهانی ما را

بخسائس اموال دنیا رفانی بد تهمندان و بنی و جانی ما فروخته **مرفوع** علت

کدامین آلت امر والای شهریار صادر شده که فلان محتشم را در انجمنهای

شهر و دیار کو بکو موکشان بگردانند **توقیع** در همگی محافل عوام و

خواص اظهار امر دور از کار آمیزش و معاشرت با ما و خاصان نموده

تا مگر بسبب استحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان ما خللهای جانی و مالی

در بنای امور ملکی و مالی راه یابد **مرفوع** بر موجب فرمان خسرو فلان عملدار

عماد امر را که از اهل درایت و کفایت بحیه موجب از تولیت همگی کارهای
سرکار باز داشته اند توقیع آن پستی فطرت و سستی فکرت از مکاسب خسیسه
از نکات آن ننگ نفوس نفیسه بساط نهیب اکتساب نموده و طمع در تسخیر مواضع که
داخل در مداخل دنیا دانیست و هیچ وجه توجه بدان از روی عقل و شرع روا نیست
جائز داشته مرفوع سبب ازالت حسبات قدرت و حالت علت قلت و مقدار زوال
معتماز نزدیکان بساط قرب شهریار بعد از کمال مرتبه اعتبار و قدر اجیبت توقیع
آن تهی مغز از زیور آداب بکثرت و وسعت دستگاه ثروت که از تنگی ظرف
طاقت تنگ مایگان نتابد بتوانائی خویشتن بر با مباهات جسته و بدین وجه
ناهنجار راه بیراهه غوایت پیموده مرفوع ناهنجار مرعالی با سقاط فلان
از رتبه جود و مرتبه که از غایت هبوط و انحطاط پایه از ان حضیض و تر باشد چه باشند
توقیع بدین سبب با وجود عدم نجابت ذات و اصالت نژاد و فقدان
استحقاق و استعداد ترقی پایه عالی از درجات مفاخر و معالی که مرتبه از ان والا تر
بنظر در نیاید بل لا تر از ان متصور نگردد در نظر داشت مرفوع سالار پاسبانان
از موجب عزل مرد و بنابر حجت د تقصیر استبصار استغفار مینماید توقیع تولیت
عمل موجب طغیان و تمرد و انیمایه مفسده دلالت بر فساد ماده اصالت او میکند
انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه آنست که اصابت مرتبه نیابت که موجب نسیان
احوال گذشته و گذشته سوء هم عصیان اوست چه اینحالت که خبر بر بدی گوهر و

فرومایگی نسب دلالت ندارد از روی یقین و را بر صدر و تمرد و طغیان آن

خواهد است مرفوع بچه وجه فرمودند که در باطن صفوت مواطن ما از بیحکسی جز فلان

کدورتیکه بمرتبه تبغض و کینه کشی گشته نیست توقیع چه مشاهده ما میشود آنچه در باب ما

از نفس بد اندیش در باطن خویش دارد انتهی تقریر این تحریر است که آنچه از نفاق پیشه از بدخواهی ما

در مکامن باطن خویش نهفته ظهور آن بگواهی شاهد عادل در درجه مشاهده و معاینه

ماست و پیداست که نهاد صافی منشان بالذات مقتضای تبغض تیره درونان میکند

مرفوع از چه راه امور الایت ساختن قدر و مقدار فلان محتشم سمت اصدار

یافته توقیع آنچه در رای خمول و گمنامی خود در اقبال از شهرت و شادکامی داشت

همانا دیده و دانسته فراموش کرده شیوه مردم ناسپاس خویشتن ناشناس پیش آورده

مرفوع سبب عزل فلان والی از عمل چیست توقیع موجب آن اینست که محال

ولایت آن ناشایسته که اصل از تولیت آبادی باز بسته بود چون بتفویض شغل بقصد اصلاح

فاسد و ترویج کاسد بدان مفسد شده بود و او موجب نموده عکس نموده صعوبت عقوبت غضبان

ما را بر عصیان خود آسان کرده بلکه بجای استعمال مصالح اعمال مفاسد بکار برده و در

بدل اصلاح افساد بعمل آورد لاجرم بجرم این پایه شرارت مرارت عزل که در باره عمال

هزار باره از آفت شراره در حرقت بیشتر است در کار او کردیم تا مگر موجب عبرت

سایر مفسدان شده از افساد باصلاح گرایند و باز آیند از تباه کاری بشایستگی گرایند

مرفوع موجب فلان از عیان ملک حسب الامر ملک شیراز و از تلقیب بلقب الکنده سخنی

سخنی و هذیانی گوئی شده **توقیع** همگی عزیمتهای این مرد از باطل او
بیرون می تراود بدون فکرت و رویت انتهی یعنی چون جمیع
عزائم او بی مشورت و قصد رخصت رای روی میدهد ازین
راه سرتاسر مقالات او از مقوله محالات و قبیله اوهام و
اغلاط باشد فلا محاله یاوه گوئی و هرزه درائی جز بدینگونه
حالتی حوالت نرود **مرفوع** از چه راه فرموده بودند که هنگام
اشتغال ما در کارهای سرکار فتور و تقصیر روا نباید
داشت انتهی یعنی هرگاه ما را شغلی از اشغال ملک و مال
مثل رفع شر اعدا و جبر کسر اولیا اشتغال رود بسبب
غفلت ما که از باب تغافل و تجاهل عارف است قصور و فتور
در بنا و اعمال و [illegible] راه نباید داد **توقیع**
بواسطه آن که در وقت باز پرداختن کارپردازان را بتقصیر
سرزنش ننمائیم انتهی تا آنکه در حال فراغ بال بسبب جمیع
تفریط و تقصیر در شغل تصغیر شان در ضمن توبیخ و تقریع
بدیشان باز نگردد و باعث خلل در بلوغ امل و بلاغ عمل
همگنان نشود **مرفوع** بعضی از خاصه اختصاص دارا
بکثرت جوائز و عوائد سلطانی با انتفاع بمنافع و فوائد مترتبه

مرتبهٔ خلافت و نیابت متولیان اعمال دیوانی بغایت بیجا و بیوجه میدهند

توقیع بواسطهٔ آنکه اطلاع ما بعلم الیقین پیوسته که همگی این انعام و افضال از

سر تا سر روزگار عمر دارا نفایدهٔ یکروزهٔ علم و عمل او که بعالمیان میرسد برابر

نمی نماید **مرفوع** عامهٔ رعایا و برایا میگویند که پادشاه خرسند نمیشود از همگی

جهانیان جز بشدت در کار خود و پر بصیرت بودن فرمانبری و با آنکه پادشاه

در نهایت فراغ خاطر و راحت بدست و رعیت در غایت تعب مشقت جان

و تن و آن آسایش نظیر این فتنا و آزمایش نیست انتهی توجیه و تقریر این

مرفوع آنست که خسروان از همگی فرمانبران جز بدرستی عقیدت و عدم

در خدمت و سائر امور سلطنت بانهایت و آستگی و بصیرت در اطاعت و امر

سلطانی قناعت میکنند حال آنکه گرفتاری رعایا بکار رستاری ایشان

در عین تعب کشی و رنج برداری و تحمل و بربار تیه اضطراری مثل رفاه حال

و فراغ بال ملوک نیست چه قیاس حال فارغ بشاغل قیاس مع الفارق

ست نزد عاقل و لا سیان همنا مصرعه بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

توقیع عامه در کثرت بسیار اند و همگی مشترک در یک کار و پادشاهان یگانه

ولی همتا و هر یک از عامه منفرد اند بهمت خود و هم ما قسمت یافته میانه همگی

هموم همگنان و هم هر یکی از ایشان منقضی میگردد و هم ما بامور ایشان دائمیت و

باقی نماند و در امور ایشان با وجود وفور آنها بر ما بقیه از تدابیر که در آن خوف تقصیر

باشد مبنی این توقیع علی الاجمال آنست که کافۀ ناس بحسب عدد بیشمار اند و
با وجود اینهمه باهم متعدد و مدد یکدیگر اند در همه کار و پادشاه با وجود یکتائی در ذات
جمیع قصدها و نیتهای خود را منقسم و پراکنده ساخته در تدبیر مهام صوری و معنوی مردم
و قصد هر یک از همگنان بزودی بسر آید هرگاه مهم و مقصود ایشان آید قصدهای
متکثرۀ پادشاه باعتبار کثرت متعلق که پیوسته باهتمام تمام بانتظام سلک نظام کلی و انتظام
مهام کل وابسته بفرجام رسیدنی نیست و بسر آمدنی نه چنانچه درباره سرانجام کارها نام هیچ
دقیقه از دقایق سیاست و تدبیر با وجود افراط باقی نماند که انگشت گرفت و گیر بر حرف
تفریط و تقصیر آن توان گذاشت مرفوع بچه وجه باب فلان سیاف از جرائم جنایات
موقوف عرض میرسد قبول آن توقف مینماید توقیع نزد ما بتحقیق پیوسته که ایثار و
صرف نقد جان عزیز در راه ما بغایت خوارست و اینگونه پرستاری که مرد کار و شایسته
پیکار و نبرد باشد بیانیه مکرمت خود بدین پایه منزلت اوارست مرفوع دلخواهان
خواهش آگاهی بر موجب عفو بر لوازم عصیان و طغیان اهل روم ارند توقیع بدلالت
اظهار توبه و انابت و ظهور امارات ندامت اعتراف صدور مرحمت کرامت در ضمن
بخشایش گناه بدنیتان ابراز مرفوع درینولا جمعی از اکابر بدرگاه الا آمده
عنایت حضرت باری تعالی در ضمن حصول امن و امان آرامش زمین و زمان بمیامن عدل
احسان شهریار در سد رخنه سرحدها و رفع فتنه و فساد مفسدان و کسر صولت
دشمنان و دفع جور ستمکاران بجا آرند توقیع هماناهمگنان میدانند که آنانکه بر
ست عمل بجده

زمیندان سلوک سبیل اطاعت ملوک داد کر نیکو کار لازم نموده بر سلوک نیز حصر
تمامی مساعی خود در حریت ایشان آب فرموده بل در بازیچه بسیار دو ا خود از جمیع
وجوه و جهات بجهت حمایت و رعایت ساعیت در مراتب وجوب فرموده کنون باید که
ما بهای ایشان در فارغت نمایند تا بر موجب احسان جهانبانی مکافات اظهار امتنان
همگنان بر وجه احسن بظهور رسد هر فوج فلان عامل که درباره او افراد الاهالی ازت در
صادر شده بدنهادت که از عاکفان درگاه است باب عرض حال او بر سبیل تکرار رفع حجاب
آوانه نموده و تشریف جواب نیافته و تا بهنگامی که حوصلش استیفای انواع بدحالی نموده و
استقبالش بدلالت مطابقی مقتضای حال از تشریف بر سوء مآل دارد
اعلام موجب التزام درگاه درخواه مینمایند توقیع این شاه دکار هنگام
عمل عامه و فود رعایا و جنود برایا خاصه آنانکه از جور گماشتگان او
بجان آمده نزد او تظلم میرفتند بر درگاه خود موقوف و محبوس نموده
از اذن دخول محروم و مایوس میداشت لاجرم بجرم این جرات و
حکم وجوب جزای اعمال با مثال آن مثال عالی بر موجب نفاذ یافت که
چندان در درگاه منکوب و محجوب بوده باشد که پاداش کردار ناهنجار
خود که نسبت بزیردستان خویش بعمل آورده از حجاب که زیردستان
وی اند دریابد هر فوج خیرخواهان خواهش آگاهی برین امر پنهان
دارند که در شب گذشته بر زبان شهریار گذشته که از فلان بنفس خود نیز

خویش این نیز توقیع ظاهر شد که آن کم دیانت بسیار خیانت
بجان مال دنیا متدین و مفتون است انتهی توجیه این توقیع آنست که هر آن که
باطنش از دوستی مال مملو باشد ظاهر است که مقتضای این قضیه حقه که
دوست دشمنان در حقیقت دشمن دوستان باشد هرآئینه
مآل کارش بدشمنی دوستان خواهد انجامید هر نوع مرزبان
فارس بنا بر فرموده شهریار از تختگاه خلد صدر تا زمزدان مشاور
کار آزموده برای بندگی درگاه بعد از تکرار امتحان و اختبار اختیار
نموده مدتیست که بدرگاه آمده حاضر اند درباب آنان فرمان چیست
توقیع همگنان را آگاه سازند که خاطر خواه اصلی ما از خدمه این درگاه
محض محبت دلی و اخلاص و عقیدت جبلی است نه خدمت بدنی و
پرستاری ظاهری اضطراری و وفور اجور و تفضلات نظر بملاحظه
این معنیست انتهی توجیه این توقیع آنست که چون ترتیب رواتب مرسومه مواجب
مستمره همه خدمه و بر بنقیاس سایر عطایا بر شتافته ما همگی پرستاران
وابسته بحصول توفیق بر علاقه و ولای قلبی و وداد باطنیست نه
استعمال جوارح و اعضا بهره مند باید که دیده و دانسته در بندگی
شروع نمایند و از شبابیت انتها پرحذر بوده بدون بصیرت
ابتدا بدین جسارت نکنند هر نوع فلان نسبت خیانت بجو بلید اد

جواهرخانهٔ سرکار شهریار میدهد توقیع ثقاتِ ما را بر شستی کردار
منسبت نباید داد و بر رای ما اعتراض نباید کرد انتهی توجیه این توقیع آنست
که ما وام که از متکفلان اشغال جلیله سرکار خیانتی سرزند که در
اثبات آن از فرط ظهور تبیین بینه و بین نیاز مند نباشد بمحض ظن و
تخمین متعرض هتک عرض اهل اعتماد ما نگردند و دقیقه از دقایق اعتراض
بر رای دانش آرای ما بهیچ وجه روا ندارند مرفوع موجب
امر شهریار بر رسوا نمودن فلان در انجمنهای شهر و دیار و ریختن
آبروی او بسبز رنش مرد و زن در هر کوی و برزن چیست توقیع
آن کم خرد از زیاده سری که لازمهٔ بدگوهریست با وجود قلت سرمایه
احتشام از زی خدم و حشم برآمده بلباس اکابر مملکت و اعیان دولت
درآمده و معهذا او داکه از نهما گذشته آهنگ ترقی بر مدارج افلاک یعنی
دعوی برابری و همسری ما دارد مرفوع بچه موجب ابواب عنایات و
رعایت قلبی و جنانی و احسان و تحسین فعلی و زبانی بر روی
استحقاق و استعداد فلان انسداد یافته توقیع آن نکوهیده
اطوار محاسن و محامد حمیده ما را که پسندیدهٔ دوست و دشمن است نظر
قبول ندیده و لوازم اعظام و اجلال این دولتخانهٔ اقبال چنانچه
حق مقام است بجا نیاورده مرفوع بچه سبب فلان تهمت سرجیب بخود

فرموده خسرو محکوم و فرمان بر فلان کهتر شده با وجود آنکه
بر و حاکم و فرمانروا بوده توقیع بسبب آنکه تصدی اعمال او را
ست ساخته و باستظهار آن از ما نیز اظهار عنا می نماید انتهی
تقریر این توقیع آنست که تولیت ولایت پس از رسیدن پایه سرمایه
خودپرستی او شده و قلت فراخدلی بعد از کثرت تنگدستی علت
زیاده سری و بدمستی او گردیده چندانکه بسبب تنگی ظرف
قدرت و تنگی حوصله طاقت فرط غنای خود را که از طرف اغنای
ماست سرمایه استغنا از ما ساخته لاجرم بجرم این جرأت بر موجب
وجوب تنبیه غافل عقوبت او با علای اسافل تجویز فرموده زیردست
آن فرومایه را زبردست او نموده ایم مرفوع بچه سبب در معرض
بیان حقیقت حال مردم فرمودند که فلان نیکو محضر سزاوار
غایت مراتب عنایت و اعلی درجات رعایت ما شده چنانچه
فلان بداختر مستحق سفل درکات بی لطفی و نامهربانی ما گردید توقیع
بسبب آنکه هر دو در غایت مرتبه نصیحت و غش اند انتهی
توضیح این ابهام بدینوجه است که نزد ما بتحقیق پیوسته که این
وفاق آئین که خواهان دولت ما و دولتخواهان ماست در کمال مرتبه
بهبودخواهی و خیر پژوهیست و آن نفاق سرشت در اقصای مایه

شراندیشی و بدسگالی مرفوع چون کثرت مصارف و مخارج حراست
باب الان و قلاع و معاقل متعلقه بدان خاصه حصون و ثغور دور دست
ان استیفا اموال خزائن نموده چندانکه بقیه آن ذخایر به نیمه طلب
بعضی از عساکر اصلا وفا نمیکند چه جای همه ازین و رای شاپور مؤبد
مؤبدان بدان قرار یافته که این قلیل را که بعلت کثرت قلت از کم بغایت کمتر
ست بصیغه صله بدیشان و اصل سازند و همگی را بوعده توفیه حقوق
در سر سال نو نوید دهند این مصلحت بنا بر حصول حسن ثنا و ذکر جمیل
نسبت بصلاح دولت شهریار و نظر بجالع مآل جنود نیکو
موقع ترست از اخذ ارزاق ناقص توقیع رای خسرو آرای مؤبد
مؤبدان درین باب بغایت نیکو و قرین صواب است چه مقدار صله
هر چند بسیار کم باشد باعث کثرت تمهید اساس شکر و سپاس
و علت قلت شکوه و گله می شود و مقرری عساکر هر گاه وافی
و وافر نباشد موجب شکایت و عدم رضا بل منتج
کراهت و بغضا میگردد و اکنون بر موجب صوابدید
موبد بقیه خزائن را بر همگی آن فریق تقسیم و تفریق نمایند
و همکنانرا باستیفای جملگی زر طلب خود در زودترین وقتی از
اوقات و نزدیک بوفاترین وعده از وعود خرسند و خشنود

وجشنو وسازند انتهی باعث وفور مصارف حراست
حدود آن سرزمین که صعبترین ثغور ومخوف‌ترین فرجهای
مشهور کشور ایرانست کثرت احتیاج ست به بسیاری
پاسبانان چه آن محال مداخل هجوم طوائف نامعدوده
خزر واصناف بی حساب سقلاب وغیر اینهاست از
روم وروس وتوقائی وتاتار وچرکس ومردم سقین و
بلغار ودلبه وماچار واهل دشت قبچاق وبلاد چاچی وترخان
ومنکار وقومق وقیطان وگروه لزکیان که کوهسار ایشان
غستان لزکی معروفست اینطائفه وغیر اینها چون طوائف
یاجوج از حد حصر وعد بیرون اند لهذا سائر مخازن وذخائر
ملوک ایران باخراج آن مملکت از بیم تاخت وتاراج
این گروه خرج نگاهبانی وصرف نگاهداشتن این
رخنه گاه میشد چنانچه از مبادی روزگار کیان وخسروان
تا آغاز عهد ملک داد گر نوشیروان آن سمت هرگز از
موازی صد هزار مرد کار زار بتمام سلاح سپاهی
کم وکاست خالی نبود وغایت اهتمام
ملوک ایران درینباب بمثابه بود که

که نام شاهی بر سالار این سپاه نهادندی و او را رخصت جلوس
نیم تخت و پوشیدن نیم تاج دادندی تا مگر این معنی باعث اعتبار او
گردد و دوست و دشمن از روی حساب بکبر گیرند و ازین رو او را
ملک لشکر بر و آن ملک را بلاد السریر خواندند و در نوبت خسرو
نوشیروان چون کار عدم توفیر خزائن بانبهار رسید معامله از چاره
تدبیر در گذشته باضطرار کشید نزدیک بود که از جهت حشر خزمی
بکمال بهار و جمال ملک رسد و کار اولیاء دولت از بلند نامی
به تشکامی کشد بنا بر منطوق اهل الدول ملهمون بدلالت الهام
باب ساختن سد اینولایت هدایت یافت و بزعم مجوس سروشی
یعنی فرشته او را این تعلیم نمود چنانچه از محل انقطاع جبال البرزکان
تا دریای خزر سر جا رخنه و گذرگاهی بود بالواح سنگ خام
تراشیده برآوردند و تختهای روح آنرا بادویه لازقه مخلوط و ممزوج
ساخته الواح را بمیخهای آهنین گران سنگ بهم دوختند و جابجا
ازیر و شرب که اخته نیز بکار بردند و آن سد را تا آب رسانده
از انجا بر آوردند و منتهای آنرا از سمت بحر زیاده از یک میل میان
دریا برده از قعر آن بروی آب رسانیدند و آنسد را در مرتبه
استحکام داوند که توهم تسخیر آن راه شتاب آن سد یاجوج گشاده و بنیان

بین السدین بجهت تردد کاروان تجار و آمد و شد مردم آنديار
بقدار در بند کلان فاصله گذاشته دروازه در خور آن از آهن
بران نصب نموده چنانچه هرگاه قافله از دشت ترکان بلاد و تاتار
و سایر اقطار شمال بایران آید یا از ایران بدان سمت توجه نماید دروازه
بگشایند و بعد از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز این
طریقه مسلوک است و از انوقت باز بجای صد هزار سپاهی تجرار کار
بران هیچ منجر شده که موازی یکهزار تن از آحاد لشکر ایران بنگاهبانی
آن سرحد و محافظت در بند و سد اشتغال میدارند و این سد را
پارسیان در بند خزر و در بند آهنین و ترکان دیمور قاپو و بعض
باب الابواب و باب اللان گویند هر فروع بجهت استناد در باب
بهزاد عملدار که درین شیوه استاد دست فرموده اند که همه تدبیرات
او در هم و مختل شده و تمام مهام معاش ضایع و مهمل گردیده
توقیع بما رسیده که سرتاسر روزگار ابتر شد بیحاصلی میگذرد
و همه عمر ناقصش در سستی و بیخبری امور سری سپری میگردد
مرفوع بر زبان حقیقت بیان از جهره رفته که بهره فلان محتشم
از مال و جاه خود بعینه بهره اشجار و نباتات است از برق خلّب یعنی
برق بی باران توقیع چه مستحقین را از مال و جاه خود منع مینماید

انتهی و توجیه و تقریر این توقیع بر ینوجهست که چون آن بد مآل ارباب استحقاق را از منفعت جاه و مال خود که بنصاب کمال رسیده بنصیب حرمان رسانیده و اموال و بحکم قسمت حوالهٔ ازلی در حق محتاجان و درویشان بر حق ایشان در حقیقت اشتمال دارد و آن بی توفیق همچنان با کمال مرتبهٔ نیازمندی از حقوق خود بی بهره مطلق ساخته لاجرم بمقتضای سنت جاریهٔ حضرت احکم الحاکمین که همواره بر مجاری مکافات مثل جریان مینماید آن عدیم السعادت با وجود غنا از خدا داده از توانگری خود محروم گشته هر نوع بچه موجب فرموده اند آثار افعال و اطوار بر نهاد او فساد مواد و ماغی او یاد میدهد و ازین راه بچاره گری طبیبان نیازمندست توقیع بسبب آنکه مجال آب در البناء خرابی باز می آرد انتهی یعنی چون و لا یا تیکه بتولیت اهتمام او تعلق گیرد در خلال اندک مایه مدتی اختلال فساد کلی باصول صالحهٔ آن وصول مییابد پیدیست که همچنین نشاید جز در صورت خلل عقل نخیزد و اینگونه عمل فاسد را جز طغیان مادهٔ فساد سود شور انگیز نیست هر نوع از چه راه نفرموده اند که فلان بالبداهه ناگهان بمصیبت تلف آن اموال بیکبار گرفتار خواهد آمد توقیع چه حکمی ابدون استحقاق بیک مرتبه کسب نموده انتهی و توجیه این

این توقیع بوجه وجیه آنست که چون الکتاب همگی آنخواسته
بروفق خواهش حق نبوده بلکه آنرا از مداخل حرام محض
حاصل نموده هر آئینه برطبق منظومهٔ مشهوره مصرعه
بباد آمده هم بباد می‌رود؛ بعینه از همان راه که آمده بود
بهمان طریق باز گردد هر مرفوع دولتخواهان درگاه درخواه
بیان موجب صدور امر واجب الاداء و رمودن فلان از حضور
درگاه دارند توقیع موجبش آنست که از راه تخدیعه و فریب
میل نموده انتهی یعنی چون بکاه استشاره از پیروی راه راست
روان درست هنجار یعنی مؤتمنان مستشار و از متن صراط مستقیم
ورای صائب و رویهٔ صادق کناره گرفته و در مادهٔ عدم
دلالت خیشه دارین و ارباب استخاره براهنری جادّهٔ
خیر بطریقهٔ قاطعان طریق رفته از این رو براه قرب اینگونه مردم
نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بغایت
دورست بلکه تادیب و تنبیه این مشتی بی ادب بهمه جهت ضرور
مرفوع بموجب کدام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
متصدّیان دیوان مظالم در همگی محافل شهر و دیار تشهیر نموده
بقبیح ترین وجهی منکر در حضور معارف سرزنش و تقبیح نمایند

توقیع آن نابکار بشامت اخذ رشوت اجرای حد و عفو بار ترا
برجمعی پراگنده روزکار از زمره اشرار شهر و دیار که استحقاق عذاب
ونکال آشکار داشته اند در پرده بکار برده **مرفوع** علت منع
وزجر و باعث نفی و هجر فلان خادم از درگاه و سبب عزل از منصب
ریاست خدم بعد از قدم خدمت و عدم ظهور حشمت با وجود سبق
کلام و وثوق و اعتماد چیست **توقیع** درین ولا صفت ناشایسته
حقد و کینه که پیوسته در مطاوی سینه نهفته میداشت از آن ناستوده
اطوار بظهور پیوست و پیداست که از بد درونان تیره روان جز شیم
تقدیم خدمت نزدیک خسروان داشتن بی نهایت از راه کار
دور است و دور کردن اینگونه نکوهیده محضران از قرب انجمن
حضور بضرورت بغایت ضرور **مرفوع** موجب منع و حجاب
فلان حاجب از دخول درگاه چیست **توقیع** چون حاجب
جمعی را که لقای ایشان مرغوب ما بود از بار درگاه محجوب داشت
ما نیز از راه وجوب مجازات مثل او را از آنچه کمال رغبت او در آنست
از نهایت اختیار و اقتدار و لذت امر و نهی و قدرت گیر و دار محروم
و ممنوع باز گذاشتیم **مرفوع** مردی بد روی بدرگاه خسروی
آمده ادعا مینماید که درین ایام هنگامیکه هنگامه بارش باران

باران وورش ابادوزان را گرمی حدت وتندی شدت بود

ملک منزل من میمنت نزول مبذول فرموده اند ومن بطریق قضای

وحال ومقام که همگی بیکی الیتام داشتند انچه داشته برطبق عرض

نهاده ام وحق مقام بجا آورده **توقیع** اگرچه آن آزاده مرد در تنگی

منزل وکوتاهی مدت شرط ضیافت ما بجا آورده ورسم نزول

واقامت ما ادا کرده والحق بطریق دعوای خود حق مقام ادا نموده

ولیکن ما نیز اورا در وسعت اباد امن وامان با اضافت طول زمان

ضیافت نموده ایم واما فضل واحسان که شیوهٔ ستودهٔ خسروان

آل ساسانست باید که نخست بنا تحصیل وصول وتعجیل حصول آن بر

مبنا ادا مدح وثنا نهاده انگاه بتمهید وتائید اساس شکر وسپاس

پردازد ودر مقام رضامندی وخرسندی شده ابواب شکایت

وترک رعایت حق عنایت مسدود وسازد **مرفوع** جرداد بن

نرسی پدر برادران رضاعی قباد معروض میدارد که مرسوم من

از دیوان عطا قباد دفعهٔ نخست هفصد درهم مقرر افتاد وباضافه

چندین کرت تا فرجام روزگارش بر چهار هزار درهم قرار گرفت در

سال سومی جلوس فرخنده شهریار که با بقای گیتی پایدار باشد

بسبب رعایت جانب منسوبان خسروان ماضی یکدفعه باضعاف

[حاشیه بالا:] دوازده هزار ... متولی دیوان عطایا ... در سال ششم ... ازین اندیشه باز نیاید ... [illegible]

دوسی دوازده هزار درهم مقرر شده و متولی دیوان عطایا در هر مرتبه
متصدی تقلیل آن گشته در سال ششم اورنگ نشینی ملک بقرار دو هزار
باز آمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رفته رفته
همگی بکم و کاست خواهد رفت درینحالت صلاح حال و مآل داعی
دولت مستدعی اینست که هم آنچه نخست قرار داد تفضل قباد
بود برقرار بماند تا خاطر کمترین پرستاران که از پراکندگی اندیشه بیش
و کم درهم ست از تفرقه فراهم آید توقیع درخواه جز داد درین
باب قرین صوابست چه تمامی محبت بالفعل و ازدیاد مادهٔ رجا
بالقوه منوط و مربوط بازدیاد نعمتست و برین قیاس نقصان
دوستی و کاهش امیدواری البته بکمی فضل و کرمست بنابرین امر والا بنفاذ
پیوسته که از خالص اموال خاصهٔ سرکار آنچه بصیغهٔ تقلیل از قلیل و کثیر ازو
باز داشتند آنرا بی کسر و قصور بدو رسانند و بر جاری استمراری
او دوازده هزار درهم بیفزایند و او را از جانب ما بامیدواری
نیکوکاری در مستقبل خوشحال و خرسند داشته بهمه وجه خوشنود
و رضامند سازند هر فوج چون نوع عالی انسان بر اصناف
متعدده اشتمال دارد و اتصاف هر صنفی باختلاف مقتضای
طبعی ظاهرست و عدم مخالفت مقتضای طبائع مردم بر ملوک فرجام

[حاشیه راست:] دیوان عطایا ... [illegible] ... تمامی محبت بالفعل و امید ... [illegible] ... امر والا بنفاذ ... از خالص اموال خاصه سرکار ... [illegible] ... منقطعان ... عالی انسان ... اصناف ... [illegible] ... والله اعلم بالصواب

فرجام نگر جازم لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای همگنان با وجود
مخالفت مقتضیات بهاد دشوار نما بل محال است مثلا صنفی از فرشته
سرشت که منش ایشان جز التزام شیوه دین و دانش را رشد عی
نباشد از شهریار جز مجالست دائمی ارباب تدین و تالّه خرسند
نگردند و اصحاب درایت و کفایت از خسرو سوای صرف عزم ملوکانه
بمحض اصلاح اشغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزائن و
بذل همت مالکانه بتکثیر عمارات بلاد و زراعت ضیاعات و عقارات
متوقع نباشند و ارباب تکفل امور دار العدالت از ملک داد گر همین نظر در
کارهای متظلمان و غور رسی معاملات دادخواهان و اعانت و اغاثت
طالبان و اصلاح فساد و ترویج کساد همگی عباد و بلاد خواهند و گروهی
نزهت پژوه جز تقیید ملک بتردد و تقشید و ولوع تنزه و تفرج توقع
ننمایند و جمعی تن آسایان اجز افزائش موجبات راحت و آسایش
و تهییج اسباب رامش و آرامش در معاشرت اهل غنا و
طرب و مخالطت اصحاب رود و سرود از خسرو نپسندند
و خداوندان وغا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه
همین استعمال سیف و سنان و آمیزش مردافکنان
و خلطه با مردان مرد در بزم میدان نبرد خواهند

بنا بر تخالف امور مذکوره و تضاد مواد مذبوره بضرورت موافقت
در هیچ صورت رو ننماید **توقیع** چون فاقت ملوک در سلوک طریق
وفاق بمقتضیات انفس متضادهٔ اهل آفاق متعدده در اوقات
مختلفه چه جای یک آن متعذر است لامحالا چندانکه قدر قدرت
امکان و طوق طاقت انسان باشد از موافقت مراد هر صنیفی
بمقتضای صلاح وقت و حال عالمیان دست باز نداریم **مرفوع**
از چه راه بر زبان صدق بیان رفته که فرط مکالمهٔ فلان سبکسر
درین اوان بر ما بغایت گران می آید و حال آنکه بیشتر ازین راه حرز
در درگاه از همه بیشتر داشت **توقیع** بموجب اینکه از افراط سخنان
بیفروغ که بهانا نور صدق و صفا از انها مسلوب شده استماع
وقلوب ما و اهل انجمن حضور را در تعب **توقیع** استماع و قبول
اندچه **مرفوع** بچه استحقاق در حق فلان نیک اختر فرموده اند که
یگانهٔ زمان و ممتاز اقران اهل بیقرین عهد و قرن خود است **توقیع**
این سعادت سرشت مرد آزاده چندان پاکیزه گوهر افتاده
که بهانا نظیر او از ابنای روزگار نزاده از دلائل ستودگی
خصائلش آنست که با وجود آنکه در درگاه ما نقش همگی مرادش
درست نشسته و هیچگاه از ارادهٔ الشئ بحصولش پیوسته قطعاً زبان

زبان بشکوه ما آشنا ننموده بلکه لب بگله نگشوده هر نوع بحجه دلیل فرموده اند که مظنه ما درباره فلان نفاق پیشه آمیزش غش سد بداندیشی بخلوص نیت خیرخواهی اولیاء دولت پادشاهی قریب بمرتبه یقین پیوسته **توقیع** بدینوجه که شدت رغبت باطنی و باستماع اقوال بدسگالی از مخائل حال او ظاهر و پیداست خواهش و قوع زلت و وصول مذلت باولیا از شمائل کردار و گفتارش نمایان و هویدا امر **فوع** موجب منع و زجر فلان مقرب از افروختن نایره خشم و غضب شهریار بگفتار ملائم طبع و موافق مزاج هنگام اظهار عدم رضا نسبت بفلان محتشم حیثیت **توقیع** تا در هنگام نکبت از یار و یاور جدا نمانند انتهی و تقریر این توقیع آنکه چون همگنان این شیوه ناستوده را مرضی ما دانند هر آینه از هر راه که رو و بدر آمده بوسیله خوش آمدگوئی در مقام رضاجوئی ما شوند و بامید حصول موافقت مقتضای وقت و حال ما مردمان را بموجب نفس الامری از خود رنجانند تا رفته رفته بر طبق این سلوک نا هنجار طریق دوستی و امداد یاران بانداد آید بل ابواب دشمنی دوستان و براه بیگانگی آشنایان بگشادگی گراید و چون لوازم و اثر تونی روزگار کار خود کرده نوبت ادبار رسد بدین سان سایه توجه خسروان از سر شان

باز گیرد ناچار بی یار و مددکار بمانند و آنان فرصت یافته دمار از روزگار همگنان برآرند مرفوع باعث سرزنش نمودن و رسوا ساختن صاحب دیوان مظالم در مجامع و محافل آشنا و بیگانه و عالم و جاهل چیست توقیع بار سید که آن مد بر بفریادرسی متظلمان اصلا اقبال ننماید بلکه دادخواهان را خواه و ناخواه بر درگاه خود نگاهداشته نزد خویشتن راه ندهد و بسبب چه روبیداد خود انتشار اخبار بدنامی در سائر آفاق و اقطار روا میدارد مرفوع علت فرموده اند که میبایدکه هیچیک از اولیاء دولت هنگام ازجاع خدمات اگرچه دشوار باشد اظهار ملال ننماید یعنی سبیل فرمانبران ملوک در سلوک طریق فرمانبری آنست که در بواطن خویشتن چه جای ظواهر ضجرت و نفرت را راه ندهند خصوص در خدمات مرجوعه هرچند دشوار و دور از کار باشد هیچ آثار تهاون و توانی و امارات عجز و ناتوانی از صفحات پیشانی خویش ظاهر نسازند توقیع بواسطهٔ آنکه مبادا دلهای ما در وقت عطایا بسبب تضجر و تنفر ایشان از قبول آن خدمت کمتر برافت و رحمت اقبال نماید و تقریر این معنی آنکه سبب نهی ازین امر منهی آنست که چون نوبت عطار عطایا و تفویض و تضعیف مناصب و مراتب بدیشان رسد نظر بملاحظهٔ صدور معنی مذکور خلل

خلل و وهن و فتور با ساس مطالب آنان در خاطر راه خطور نیابد
مرفوع موجب نهی رعایا از مدافعهٔ خراج در وقت وجوب اخراج
آن حیثیت انتهی و تقریر آنکه یعنی از راه حذر مفسده یا از جهه نظر
بمصلحت رعیت فرموده اند که سبیل گذارندگان اموال رعیت
از ارتفاعات و سایر جهات آنست که چون وقت اخراج خراج
در آید فی الحال ادای تمامی آن دین را که در حقیقت فرض عین است
واجب فوری القضاء و السنته بطریق التعویق و دفع الوقت در آن
روا ندارند توقیع باعث منع ازین امر ممنوع آنست که اگر بمطالبهٔ
ادای آن دریکدفعه مواخذ شوند در اینحالت احوال ایشان همچو
برهنگی درختان باشد در برگ ریزان بموسم خزان انتهی و تقریر
این توقیع آنست که صلاح حال و مآل همگنان در ایصال همگی
آن مال انحصار دارد چه در صورتیکه مجموعهٔ آنچه لوای آن بعلت
مدافعه بتاخیر افتاده باشد بیکدفعه تحمل نمایند لا محاله
همگی دریک حالت مسلوب الاموال و منکوب الاحوال گردند
و کثرت فقر و قلت غنا علت رنج و عنا بل باعث هلاک و فنار
ایشان شود از کلمات موجزهٔ بلیغهٔ احمد بن حسن میمندی وزیر
آل سبکتگین است که در جواب عرضداشت رعایا در نیابت توقیع نموده

الخراج جراح دو دایره ادایره یعنی خراج از عالم قروح و دنبلهاست
که علاج آن منحصر در اخراج مواد فاسده است مرفوع سبب صدور
امر عالی بعزل فلان والی حیثیت توقیع آنست ای خویشتن را
بسر انجام کارهای سهل که باستقامت خردان و اعتنای ناقص خردان
راست و درست آید مشغول میدارد و عمال و اشغال عظیمه را که پرداخت
آن خرد بکوشش عظمای اهل عمل نباید ناقص و معطل میگذارد
مرفوع باعث حکم باجتناب اجتناب از نزدیکی و مخالطت فلان
چه باشد که بر سبیل تکرار از فرموده اند که بر خردمندان تبدیل آشنائی او
به بیگانگی ضرور بلکه قرب او از راه احتیاط بغایت دور است
توقیع آن آزرست سرشت پیوسته بران سرست که سرو دستان
و پیوستگان نزدیک خویش را نزد خویش و بیگانه افشا نماید چنانچه مکرر اسرار
ایشان را با رازهای نهانی خیراندیشان با که خلوص عقیدت شان نزد
همگنان بثبوت پیوسته پیش ما اظهار نموده مرفوع بچه دلیل فرموده اند
که بر جمیع اولیای دولت با اجتناب از ریا در همگی اوقات و احوال
واجبست انتهی و توجیه آن معنی آنست که چنانچه در ظاهر کار اظهار
دولتخواهی نموده خود را خیراندیش و امین نمایند باید که باطن خویشتن را نیز بر طبق
ظاهر آراسته بهر و موطن را فرق حق و زعم باطل متوافق متطابق دارند توقیع

توقیع بسبب اتصال افضال ما می خواهیم که پیوسته سررشتهٔ
اجتهاد ایشان برای ما بیکدیگر بازبسته باشد وتقریر این توقیع آنکه چون همکنان
جواری نعمت مارا در مجاری انعام افضال بر سبیل امتداد و اتصال
چنانچه هست میخواهند باز پیوسته سلسلهٔ جد واجتهاد ایشانرا در کار
نیکوخواهی دولت بیکدیگر ناگسسته میخواهیم **مرفوع** بچه موجب شوخ راد
ناصح که در مبادی عهد قباد از پایهٔ والا افتاده بود از آنوقت باز
اورا بمرتبهٔ خود بازگشتی روندا ده **توقیع** بسبب تهاون و تساهل او درباب
حق خاصه هنگام وثوق بموفقت روزکار انتهی وتوجیه این **توقیع**
برین وجهست که حقیقت آن تا سنجیده اطوار از میزان امتحان و اختبار
بدین پایه ظهور یافت که هرگاه از راه موفقت بخت مساعد واختر طالع
صاعد موفقت روزکار امیدوار میکردد در کار حق چنانچه حق کار است
مساهله روا میدارد و نهایت مسامحه درباب احقاق حقوق از و
رومیدهد **مرفوع** انچه بکرر در معرض بیان نا کزیر وقت وحال حروب
درجال فرموده اند که چهار خصلت که اختیار مردان کار روا عتبار
شایستکان کارزار بران منحصرست حقیقت آن سوال میرود **توقیع**
نخستین قوت غالبه است یعنی حالت قاهره باطشه که اثر آن بصورت قوت
غضبیه برانکیزد و شجاعت از ان خیزد دوم قلب جامع یعنی دلی که

از فرط جمعیت به تنهائی خود از هر تفرقه پراکنده نشود تا پراکندگی در جمع
والها نیفکند بلکه باعث جمعیت خاطرهای پراکنده لان گردد سوی تمامی منظر
یعنی کمال عظمت استواری ابنیه چه بادی النظر از خصوصیات سیما که در
نواظر جلوه نما میگردد درشتی هیکل و درستی پیکر است و حقائق باطن بعد
از آزمائش ظاهر میشود و چهارمین سعت معرفت و همانا مراد ازان کمال
دانستن و شناختن ضروریات حرب باشد از مقام کر و فر و اقدام و احجام
و شناختن آلات و ادوات پیکار و فرهست و فروسیت و جال
و اغراس و غیر اینها مرقوع بجهه وجه در مجلس خاص مذکور
شده که ما را اختیار مجلس ارباب نعم و روسا از هر صناعت
لازمست انتهی یعنی از چه رو فرموده اند که از جمله آثار جمیله
و اطوار جلیله اجله ملوک ایثار مجالست عیان دولت
و اختیار صحبت رؤسای هر حرفت و صناعت ست خاصه
ارباب آداب و حکم که بهر وجه و همه باب برایشان معاشرت
این عشیره ذوی الشان و اجبست تو قیع تا در همه آفاق بشک ما
بدین علوم آشکار باید چه در معنی ملک را قوت و دشمن را خوف
و تقریر این معنی آنست که چون در السن همه اهل آفاق آوازه اشتغال ما
باشال این علوم شریفه منتشر گردد هر آئنه سر تا سر اقطار ملک

ملک و دولت را صولتی دیگر و اقبال را استقبالی تازه و نمایدوکننده
دلهای مردم بجمعیت اندیشه گراید چه پیداست که شغل ملوک بخصال
کریمه و خلال عظیمه موجب جمال و جلال ملک و ملت میشود و باعث
رجای اولیا و خوف اعدای دین و دولت میگردد هر **فوع**
باعث امر و الابتهد بد فلان و الی العقوبتی که آنرا حدی و نهایتی
نبوده امید رستگاری از آن نداشته باشد چیست **توقیع**
چون آن تهی مغز از فرط گرانجانی و سبکسری در مقام استخفاف عظمت
قدر و مقدار ایند ولتخانه عظمی شده عداوت اولیای دولت
سپهر صولت را سهل و آسان می پندارد و همت بر استیصال
اهل طاعت ما با وجود عدم استطاعت میگمارد لاجرم بجرم این
ابلهی و تهی اندیشه استحقاق نیرانست بل بالاتر از آن هر **فوع**
از چه رو فرموده اند که عیبجوئی و بدگوئی مردم خانه در بارهٔ
خداوندان آن در حقیقت گناه اوست نه جرم آنها **توقیع**
بدینوجه که جنایت جوارح سر نمیزند جز از نفس انتهی یعنی هر انچه از سر تا سر
جوارح و اعضا و سائر الآت و قوای بدنی که در حقیقت بجای اهل بیت
کالبد اند از نیک و بد رومید هد همانا بعینه همگی از نفس که در پایه و
مرتبه بمنزلت کدخدای آن منزلست سر میزند هر **فوع** در باب

تعلیم آداب فرموده اند که وظیفهٔ پرستاری پرستاران آنست که بقدر
حوصلهٔ و قدرت امکان درباره حصول خورسندی و رضامندی سعی بلیغ
را بمبلغ کمال رسانند تا از شجرهٔ بارور خوشنودی ما ثمرهٔ برخورداری
ابد یابند توقیع بدین سبب بالخاصه تهاون و سستی درین باب بدر
باعث انقطاع اسباب ارادهٔ احسان زیادهٔ ماست دربارهٔ ایشان
برفع مراتب و افزایش مناصب مرفوع بجهه در باب جوت حبس
فلان مزوّر که بزیّ متشبه ارباب تاله برآمده و لباس اهل التقشف
بر تلبیس خویش پوشیده فرموده اند که دفع اذیت زمرهٔ طامات اظهار
کرامات و مقامات او بر سلاطین دین و دنیا از روی عاقبت اندیشی واجبست
بلکه بر ارباب قدرت و اقتدار بسبب بازداشت اهل بلاهت و سفاهت از پیروی
بیراههٔ غی و ضلال او از دفع شر قاطعان پیوند نظام کلی من کل الوجوه
واجبترست توقیع بموجب باوجود کمال نقص و بی‌بینشی و بیخردی دعای
دانش خود و نادانی ما و سایر موبدان و دانایان آشکار نموده و این زلت
بد و علت رخنهٔ خلل و زلل در بنای مصالح ملک و ملت می اندازد مرفوع
بجهه این حجت اصحاب مجالست خاص را از خواص در صناعت کیمیا
با وجود احتیاج سایر برایا بدان و امکان بی نیازی همگنان باکتساب
مال جلیل بدان فی الجمله سعی جمیل نه بر بلیغ نموده فرموده اند که در عالم انفس

الفنس از تعلیم علوم بسیار است که همگی برایا احاطه آن نموده اند
انتهی و همانا توجیه این تعلیل برین توجه باید نمود که بسی از فنون دانش انفس و
اشرف ازین درگیتی موجود است که جویندگان آن از روی یقین بدان
رسیده اند و تعلیم با آنکه بوجهی از کسب خالی نیست بهر حال دایر است میان
امکان و استحاله و خردمند طلب متیقن را باحتمال تحصیل مظنون بل
مشکوک ترک نکند **توقیع** بدین برهان متین که هیچ چیز در عظمت
و جلالت باعتبار دوام ابدی و بقای سرمدی بدولت آخرو
نرسد و این ملک اجل و اعظم بمحض اجتناب شرور و اکتساب
خیرات آسان بدست می آید نزد بحر دان حقیقت شناسان موثت
آن بی نهایت اقل از قلیل ست و رنج آن بغایت عظیم و جلیل **مرفوع**
جویندگان کنه حقائق اشیا از راه استبصار استفسار مینمایند که بچه وجه
فرموده اند که سبیل سائر رعایا و برایا در سلوک طریق به اندیشی و
خیرخواهی ملوک آنست که از هر راه که رو دهد سررشته اسباب حصول
مسرت ایشان را من جمیع الوجوه دریابند و روی توجه از جهات
وصول موجبات خوشنودی مرضیات شان بهیچ وجه برنتابند
توقیع بسبب آنکه از دریافت بهره شور دستور خسروان که در
کمال مراتب نصاب کمال میباشد بی نصیب بوده در ادراک قسمتی

از قسمت شادمانی و کامرانی با اهل خدمت ایشان سمت اشتراک داشته
باشند هر فوع بچه موجب فرموده اند که بعد از توکل بر حضرت مبدأ
و مبدع جزو کل اعتماد شما بر دیگری جز ما نشاید توقیع
چه هرگاه امیدواری شما جز بدرگاه حضرت پروردگاری جل شأنه
بدیگری سوای ما باشد هرآئنه ایصال اثمار عدل و آثار احسان که همواره
بر ما سهل و آسانست درانصورت بر ما بسیار دشوار و بیکران گران
خواهد بود هر فوع بچه موجب فلانرا بدون صدور جنایتی یا ظهور
جنایتی از پایه قدر و منزلت خود انداخته اند توقیع آن ناقص نهاد
با وجود عدم استعداد و فقدان شایستگی خداداد در ارتفاع
بر مدارج استعلا از پایه والا که داشت پایه بالاتر توقع میداشت
لاجرم بجرم جسارت زیاده طلبی و خودپسندی بنتایج خسارت برسیدیم
تا آن مرتبه که در خور رتبه اوست خرسند گردد هر فوع عوام و خواص
درگاه در باب کثرت ورود خسروی بر شربت عذب بر لطا ورود
توقف دارند و فرط اهتمام و اعتنای ملک را باقتنای طرب و غنا و عود و
سرود و علت خلل در بنای پاسبانی ملک و ملل میدانند توقیع هرگاه
عموم سرور و سرور گیتی ببرکات وجود و میامن عدل و جود ما باشد
پس درین صورت باشند مراتب وجوب لزوم لازم می آید که بهر معنی درین د

دوام برخط بهره بهتر و بیشتر مارا باشد تهی توجیه این توقیع که بمقتضای
اشاره بسوی رد و بدل یا سور و سرور ۱۲
طبع آدمی سرشت است از حکم خرد و همانا صدور آن در عنفوان شباب اتفاق
افتاد چنانچه مضمون خاتمه توقیعات بران دلالت دارد بر تیتو جیه
توان نمود که چون عالم بیمن وجود و برکت احسان وجود ما آبادان و
رعایا و برایا خوشوقت و شادان باشند و مارا در معنی از شغل تدبیر ملکها
از عدم پراکندگی خاطر فراغ کلی حاصل باشد و بحالت یکی را سلوک
طریق خوشوقتی و خوشحالی دلالت کند اگر بهره تمام از سور و سرور
عام و خاص ما باشد همانا روا باشد هر توقیع عظیم روم وزعیم
آن مرز بوم در سولا از درگاه والا درباب فدیه اسیران آن کشور درخواه
مینماید توقیع بجای هر دو تن از اسارای روم یکراس خنزیر بر
فدا ستانند و چون خیل اقبال خسروی از دنبال آن مدبران روی آورده
اند بر سر ارزانی بهار شگالان مخالفت فرمان روا نداشته
این داد و ستد را رایگان ندانند هر توقیع بابت تعیین اهل خراسان
و اشباه ایشان از اهالی کشور خاور و تخوم و حوالی آن بدفع فتنه اهل روم
و سد رخنه آن حد وجه خواهد بود توقیع علت این تخصیص آنست که عداوت
اهل اقلیم روم همانا در ضمیر فطرت مردم خراسان و سرشت
و نهاد اهل اطراف و اکناف آن مرز بوم تخمیر یافته

مرفوع از چه رو امر والا البصد و رپیوسته که هر انکه در محفل حضور
سعادت بار یابد باید که خویشتن احسب المقدور بلباس فاخره
و زیور گرانمایه بیاراید و خود را در نظر ما مهما امکن بهیئت مستحسن در اورده
بزی نیکو و وجه حسن جلوه نمایان نماید توقیع بدینوجه وجیه که مباد صور
همگنان بوضع ناپسندیده از راه دیده در راه دهد منظر هفت طبقه
حدقه جای گیرد چه پیداست که هر انچه در مرآت متخیله بهیئت منکر عکس
افکند هر آئینه دیر یا زود بسمت زوال نپذیرد مرفوع بچه دلیل فرموده اند
که سودمند ترین امریکه علت نفاذ امور اعمال و اشغال باشد تنقید
آن امر است در عین وقت و حال آن بی تطرق خلل تاخیر در خلال اجرا
توقیع بدین سبب تحرید ارباب الباب درینباب که از تجویز تسویف
و اهمال مضرتها کلی با مضار کل امور جمهور هردم رسیده و تعطیل و
اهمال که علت تامه سبیل افتادن عامه اعمالست در اکثر احوال بسببی
آفت به پیشرفت کارها رسانیده و بر جمله قطع نظر از طریان آفات
محض گذشتن کارها از اوقات آن از دست در رفتن افتادن بیرایه
راست روی خطاست بدانسوی شاهراه آنها مرفوع
بچه سبب فرموده اند که فلان مرد هندی نسب در خاطر ما راه خطور
و در دل ما جای قبول دارد توقیع از انرو که در عالم رویاء صادقه

بنا وقته انچه اولیا تنقید از نیکوئی حال و استقبال برای ما دیده و همچنین
دلالت تام بر صفاء دلاور داد و صدق عقیدت و اعتقاد او دارد
مرفوع انچه موجب فرموده اند که وجه چیست که فلان با سعادتمند را قاطع
پیوند و فا خوانند توقیع عجب است انکه منسحب بساحت حرص و طمع و بسیاری
کیست آز و سترده او بهر انچه از محیط دائره امکان بیرون باشد احاطه دارد هر چند
مضرت آن به برادر و فرزند خویش و پیوند او برسد مرفوع
از سبب انچه در طی کلام بر زبان ملک رفته که فلان مایه آفت
بلکه ماده مخافت و فتنه است سوال می رود توقیع موجب انکه
از ما پوشیده بفراهم آوردن اموال و اسباب می پردازد و
اسرار پوشیدنی دولت را با وجود امر نهفتن اشکارا می سازد مرفوع
همگی اهل طرب از عطایا شهریار بهره غنا و افر یافته اند چنانکه هیچ
مغنی نمانده که از راه رامشگری غنی نشده باشد الا فلان که با وجود
مهارت در صناعت موسیقی و حرفت خنیاگری در فنون فضل و ادب
ید طولی دارد چنانچه از سبب غنا استغنا دارد توقیع پیش ازین
فضیلت خویش درین پیشه از ما نهان داشت و اظهار آن وقتی لو که
ازین حرفت بسبب لقضائی عهد اقتضای آن بی نیازیم انتهی یعنی درین
وقت خود را برما عرض نمود که عهد شباب گذشته و جوانی آب و تاب خود

بگذاشته و منش از خواهش خویش گشته هنگام که نشستن
هوا و گذاشتن غناست چه یابم نداوت در جویبار جوانی و آب
باگذا رزندگانی باشد بلند تر دستی اهل سیر و دور و دار خشک
راشکران آب روان بر توان داشت و به نیروی شگفته روی
گلبانگ مغنیان از چوب خشک عود مطرب گل تر توان چید
از آنجا که دام که اغصان نونهال شباب سرسبز و شاداب نباشد
شعلهٔ آواز بلبل را تاب و ترجنده گل را آب نباشد
آنگاه که خلل ضعف و وهن باساس قوی و حواس را
یابد آیین طنبور طنین زنبور نماید و نغمهٔ زیر هزار بنالهٔ زار
هر دو یکسان بگوش آید و از حق درین حق مقام ادا نموده

حکیمی که فرموده رباعی

چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد
پیریست که کافری نهان نتوان کرد
در ظلمت شب هر آنچه کردی کردی
در روشنی روز همان نتوان کرد

تمام شد

خاتمة الطبع

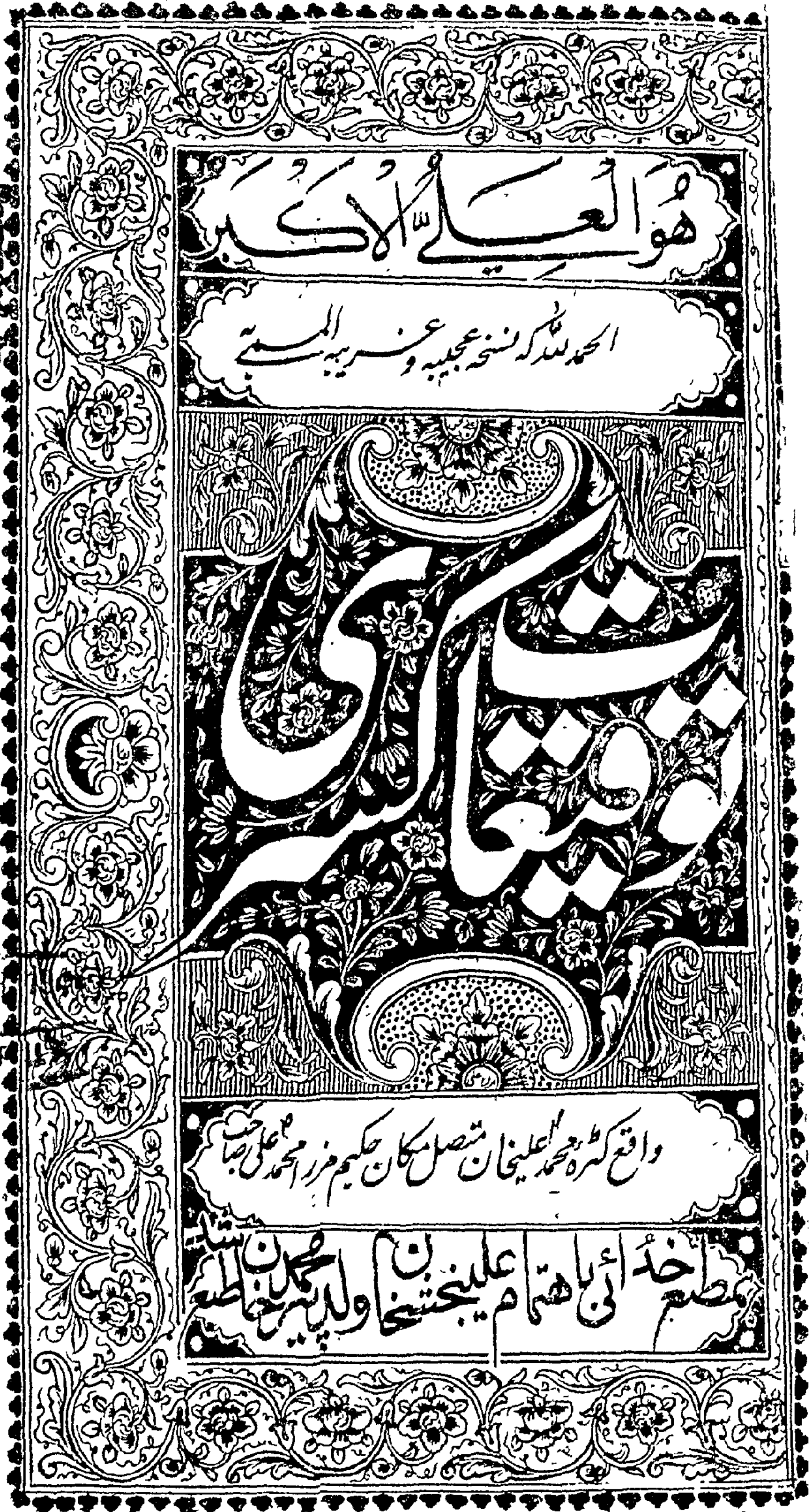
صد شکر که درین زمان سعادت اقتران و آوان فرخی
و میمنت توامان نسخهٔ متبرکهٔ دقیقه مملو از فوائد غریبه توقیعات
قیصریه بنقل نقل از نسخهٔ معتبرهٔ مطبوعه مطبعه حسنی و نیز از
مقابله چند نسخ دیگر که بزیور صحت و پایهٔ اعتبار محلی
و معتبر بودند بتصحیح جناب افادت مآب فضیلت کتاب
هادی منزل شریعت سالک مسلک طریقت جناب
مولوی محمد یعقوب صاحب دامت برکاتهم در مطبعهٔ
خدائی باهتمام کمترین خلائق امیدوار رحمت
ایزد منان علی بخش خان بار سوم لباس طبع
و از زیور اختتام پوشید امید از صافی گهران
والا نظر و بلند همتان والا گهر آن دارم که
اگر سهوی و خطائی از تقاضای بشریت
رفته باشد بنظر عفو بپوشند و
زبان عیبگیری و طعن
دراز نکنند ۱۲

صحیحنامه اغلاط توقیعات کسرویه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۴	بروده	برده
ایضاً	۱۵	هنگامیست	هنگام است
۶	۸	داد ودوشم	داد ودهشم
ایضاً	۱۵	انوشیران	انوشیروان
۹	۱۰	بور	بود
۱۰	۳	کتاب	کتاب
ایضاً	۱۴	تغیر	تغییر
۱۱	۱	رقم تو	رقم تو
ایضاً	۶	قلندرا	قلندرا
۱۲	۱۱	بیشم	بیشم
۱۳	۷	نمائید	نمایند
۱۴	۴	بیدایکان	بیدایگان
۱۷	۲	دوریست	دوربست
۱۸	۳	بداندیشی	بداندیشی
۲۴	۸	خرزده	خرده
۲۶	۴	انکونه	اینگونه
۲۹	۹	تادو لنخواهان	تادولتخواهان
ایضاً	۱۵	ماتر	باتر
۳۱	۱	بوجره	بوجوه
ایضاً	۷	کسیفة	کسیفه
۳۳	۱۴	خرافات	خرافات
۳۹	۲	ستواز	استوار
۴۴	۹	وازین	وازین
۴۸	۱۰	موجبه	موجب

صحیحنامه اغلاط توقیعات کسرویه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۴	بخشائش	بخشائش
ایضاً	۱۲	حست	جهت
۵۲	۲	کارز	بکار
۵۶	۷	کرده	نکرده
۶۱	۷	غضر	عصر
۶۴	۴	تخائل	تخائل
۶۶	۴	وربن	درین
۶۷	۱۲	توقیع	توقیع
۶۸	۱	اشیانزدوریده	اشیادویده
ایضاً	۴	میداند	میدانند
۶۹	۱۰	فرفرز	فروز
۷۰	۱۲	علمنوده	عمل نموده
۷۲	۵	درکار	درکار
ایضاً	۱۳	ولاسیان میهنا	دبهالاسبان
ایضاً	۱۷	بانجی نمانده	باقی نمانده
۷۵	۳	ظاهر	ظاهر
۷۶	۱۰	ازدی	ازوی
۷۸	۸	بجال	بحال
۸۲	۳	بصیب	بنصیب
۸۴	۱	جدود	حدود
۸۷	۸	متوفع	متوقع
۹۳	۱۱	بموافقت	بموافقت
۹۶	۱۷	نموده	نموده
۱۰۰	۱	تجویز	تجویز


هو العلی الاکبر
الحمد للہ کہ نسخہ عجیبہ و غریبہ المسمی
واقع کٹرہ محمد علیخان متصل مکان حکیم مرزا محمد علی صاحب
مطبع خدائی باہتمام علی بخش خان ولد پیر بخش خان مالک مطبع